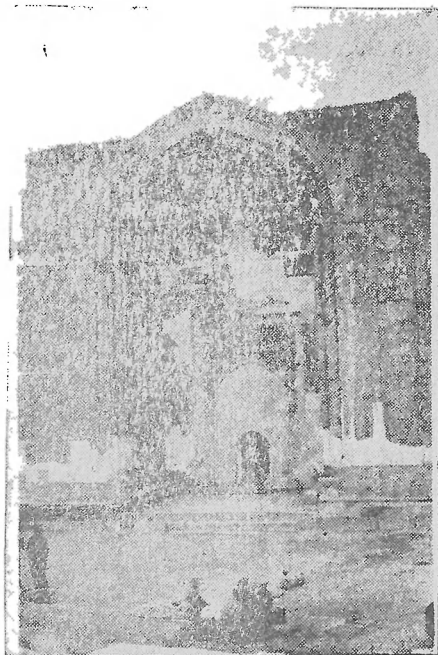


# نشریه فرهنگ آذربایجان



شماره ۸ (۲)

نویسنده	عنوان	صفحه	ترتیب
—	مارخوانندگان	۱	۱
آقای امیرخیزی	نامه	۲	۲
<b>قسمت آموزش و پرورش</b>			
—	برنامه دروس	۳	۳
ح-۱	قواعد املاء	۴	۴
ح-۱	علم عروض	۷	۵
ترجمه محمد میزانی	تعلیم مسائل جنسی	۹	۶
<b>قسمت ادبی</b>			
اعظم زکامی	حافظ ششمن دوره خود	۱۲	۷
ع. دهقان	آرزو	۱۷	۸
صمد نورانیان	شرح حال حافظ	۱۸	۹
<b>قسمت اشعار</b>			
امید	کاش!	۲۴	۱۰
اسلامی	سمی و عمل	۲۵	۱۱
بهجت خامه یار	تقریظ	۲۸	۱۲
<b>قسمت تاریخی</b>			
مسعود رضوانی	جنبش ملی ایرانیان	۲۹	۱۳
حسین نخبجرائی	صائب تبریزی	۳۲	۱۴
اسماعیل دیباج	ابنیه تاریخی آذربایجان	۳۶	۱۵
ح-۱	تاریخچه جراید و مجلات آذربایجان	۴۲	۱۶
ح-۳	داستان علمی	۴۶	۱۷
<b>بخش مخصوص بدانش آهوزان و اخبار فرهنگی</b>			
—	پرسشها و پاسخها	۵۱	۱۸
—	موضوعات امتحان	۵۲	۱۹
—	اخبار فرهنگی و ورزشی	۵۴	۲۰

## پس از انتشار شماره اول

پس از انتشار شماره اول نشریه حسن‌استقبالی از طرف دانشندان و علماوندان فرهنگ نسبت به نشریه ما مبذول گردید اغلبی از خوانندگان محترم با نامه‌های مودت آمیزی ما را فریب خجالت کردند .

ما نمیتوانیم نامه‌های محبت انگیز ایشانرا در این مجله منعکس سازیم چه علاوه بر اینکه خود تمامی است مقداری از صفحات نشریه را که باید قسمت های فرهنگی و ادبی و علمی اختصاص یابد اشغال خواهد ساخت .

تشکرات صمیمانه خود را حضور عموم خوانندگان قدرشناس و معظم خود تقدیم مینمایم و در قبال این لطف شایان ما نیز کوشش خواهیم کرد که نشریه ما واقعا شایسته مدح و توصیف باشد و خدمتی فرهنگ انجام دهد .

تنها نامه فاضل محترم آقای امیر خیزی را که عبری در راه فرهنگ آذربایجان زحمت کشیده اند نظر بازرش ادبی نامه و چند بیت از اشعار تقریظیه آقای بهجت خامه یار راجع مینمایم .

### نامه آقای امیر خیزی

#### ریاست محترم فرهنگ آذربایجان شرقی و غربی

زیارت مرقومه ۳۰۳۹۹ باضمیمه نفیس نشریه فرهنگ آذربایجان با همه اینکه شکفت آوز بود مایه تمجیب بنده نگردید زیرا که از روز نخست برای بنده معلوم بود که آذربایجان از وجود جناب عالی استفاده شایانی خواهد کرد لو کشف الطاء ما ازدودت یقینا .

این مجله شریفه که اغلب مقالات آن بافلم شیرین جوانان دانشمند مطرز بود مایه هزاران امیدواری گردید باش تاصبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج جراست .

اکثر مقالات آنرا خواندم و روحا و خطوط و ملند شدم . مقاله جنبش ایرانیان اثر خامه آقای رضوانی علاوه برزبای تاریخی از لحاظ فصاحت نیز دارای موعج ارجمند بود . قواعد اسلامی آقای امید و متدهای تدریس حساب آقای باقر امامی برای طالبان صحت املا ردانستن اشتقاق کلمات و برای تدریس حساب درس‌های تازه‌ای بود .

داستان باغ و نهال آقای اسلامی واجد معنویت خاص بود بنده هیچ اطلاع نداشتم که

ایشان دارای طبع شعرم بوده‌اند امید است که با مطالعه اشعار فصحی ندیم بر رونق شعر خود خواهند افزود .

مهرگنت آقای سنجر بانمان قلنج در طراوت و لطافت بیان جای فروردین گرفته است .  
صاحب آقای نخجرائی در حقیقت نتیجه مطالعات و تنبّهات بی‌باپانی بود .  
فرش کهنه آقای امید رونق بازار فرشهای تازه را درهم شکسته است و خواب فیلسرفش باسرار آفرینش پی‌برده آقای نورقالیچ که بدون مبالغه جوانی پاک‌درون و فاضل است البته اسحق نیوتون ایشان هم از هر حیث باید قابل مطالعه و استفاده باشد .  
مسما وفات نیوتون را که در سنوات ۱۷۷۷ نوشته شده سهومطبعه است و بسایستی ۱۷۷۷ نوشته میشد .

حافظ شیرین زبان آقای صدق نورانیان در خور تجید و توصیف است امیدوارم که از گلستان تاریخ و شرح حال حافظ برای مریدان حافظ گلهای شاداب و ترو تازه بسارمندان خواهد آورد .

علم و عمل آقای بهجت شاعر خوش بیان و دوست عزیز ما حکم گنج شایگانی دارد که بدوستانان دانش اهدا شده است .

راجع بسایر مقالات مفیده چون هنوز نتوانستم بخوانم لاجرم چیزی عرض نمیکنم لایانکه میتوانم بگرییم تنوع این مجله دور نیست که بزودی در میان مطبوعات کهن‌سال دارای شهرت بزرگی باشد : در خانه از خداوند متعال توفیق و کامیابی شایانی برای جناب‌عالی و دانشوران محترمی که باجناب‌عالی همکاری مینمایند مسئلت دارم .

ارادتمند اسماعیل امیر خیزلی

ایام توفیقات مستدام باد



## برنامه دروس

یکی از مسائل مهم فرهنگی بحث و مطالعه در اطراف برنامه دروس است. از دیرزمانی برنامه دروس مورد شور و تحقیق یا انتقاد علاقمندان فرهنگ است.

نباید منکر شد که برنامه دروس بی آنکه تحقیقات عمیق در اطراف آن بشود زبانزد عموم گردیده بدون اینکه نیک و بد آن سنجیده شود مورد انتقاد و عیب جوئی قرار گرفته است. هر کس در اطراف آن سخنی میگوید و بحثی میکند. دانش آموزی که از امتحان رد میشود زبان بدگوئی برنامه باز میکند. محصلی که از درس کنخواندن خسته میگردد انتقاد از برنامه آغاز مینماید. هر شخص عامی یا کم سواد که اصلا اطلاعی از برنامه نداشته چند مطلبی از این می شنود در هر مغفلی که مناسب باشد یا در روزنامه ای که میدان باز میباشد حمله ببرنامج مدارس میکند.

گاه میگوید که این برنامه مدارس ما هیچ فایده ندارد ترجمه از برنامه سابق فرانسویها یا تربیت لاتینی است که با عصر امروزی تناسب ندارد، گاه مینویسد که این برنامه سنگین و خرها را فرسوده میسازد و آنچه لازم است با طفل این کشور نیاموزد.

دیگری مینویسد که مدارس ما تنها جوانان را برای نشستن در ادارات تربیت میکنند و آنچه در زندگی برای یک فرد لازم است یاد نمیدهد.

ما با اعتراف بعبوی که در برنامه دروس مدارس موجود است هرگز این حق اظهار نظر در برنامه دروس مدارس را بیه کس نمیدهیم. در کشور ما در قسمت های مختلفه (سیاسی، آموزش، اجتماعی، علمی) همه کس خود را صاحب نظر میدانند و اظهار رای مینمایند.

اگر باین همه انتقاد کنندگان گفته شود که راجع ببرنامج دروس چه باید کنیم و چه تغییراتی در آن روا داریم جراب درست و صحیحی بفرمایند شنید، راستی در عیب جوئی و عیب گفتن چیزها گفته و نوشته اند ولی در اصلاح آن کمتر حرف زده شده است.

نشریه فرهنگ آذربایجان خود را محق و بیش از دیگران شایسته میدانند که در این موضوع مهم فرهنگی بحث نماید و علاقمندان فرهنگ و مطالعین امور آموزش و پرورش را برای بحث در این موضوع دعوت کند.

تا بلکه این گفتارها پایه درستی برای تغییر برنامه یا اصلاح آن باشد. نتیجه این شور و بحث ها پیشنهادهایی گردد که مورد نظر و توجه اولیای محترم فرهنگ شود.

در این مقالات فرهنگی ما در اطراف برنامه و امتحانات و طرز تدریس بحث مینمائیم و همه اشخاص بصیر و مطاع در امور فرهنگی و آموزشی را دعوت میکنیم که در این راه با ما تشریک مساعی کنند.

موضوعهای مهمی که در این قسمت باید مورد شور و بحث گردد عبارت از مطالب ذیل است

۱ - مدت تحصیل در دبستانها و دبیرستانها.

- ۲ - برنامه دبستانها نیازمند تغییراتی هست یا نه.
- ۳ - مدارس ابتدایی در تمام نقاط کشور باید يك نسق گردد یا نسبت به محیط باید تفاوتی داشته باشد.
- ۴ - در برنامه دبیرستانها چه تغییراتی باید داده شود
- ۵ - دوره اول و دوم دبیرستانها و سال ششم دبیرستان با وضعی که امروز دارد خوب است یا چه تغییراتی در مدت و وضع و برنامه و تقسیم آن باید داده شود.
- ۶ - امتحانات مدارس چگونه باید انجام یابد ، آئین نامه تازه امتحانات کافی است یا باید در آن نیز تغییرات داده شود.
- ۷ - نمره تئوری در امتحانات و ترفیع کلاسها چگونه باید انجام گیرد . مردود شدن در یک درس چه نتیجه ای باید داشته باشد
- ۸ - برنامه زبان خارجه در مدارس چگونه باید ترتیب داده شود و کدام زبانها و در کدام کلاسها بطور اجباری یا اختیاری در مدارس تدریس شود
- ۹ - برنامه تحصیلات دختران با برنامه تحصیلات پسران باید یکی شود یا چه فرقهائی باید میان آن دو گذاشت .
- ۱۰ - ارزش گواهینامه ها چگونه باید تعیین گردد
- ۱۱ - مدارس اختصاصی و فنی چگونه و چسان و با چه برنامه ای باید اداره شود
- ۱۲ - شور و بحث در اطراف دانشکده ها و تحصیلات عالیه و موضوعات دیگر که کم کم در اطراف آن بحث خواهیم نمود. اینک که سلسله مقالات برنامه مدارس را در نشریه فرهنگ شروع میکنیم انتظار داریم که معلمین و اشخاصیکه سالها عمر خودشانرا در امور فرهنگی و تدریس و تعلیم بسر برده اند نظریات خود را بنشریه فرهنگ بفرستند و در این مهتو خفلات نکنند که بهترین وسیله اصلاح برنامه مدارس و پایه استوار بنای فرهنگ کشور است



ح-۱

## قواعد املاء

- ۲ -

در مقاله گذشته متذکر شدیم که کلمات فارسی را باید با حروف مخصوص فارسی نوشت .  
 البته این دستور تا اندازه ای کساستخوانه است چنانکه هنوز هم در املاي کلمه (تهران) نویسنندگان

دچار تردیدند گاهی با (ط) و زمانی با (ت) مینویسند .

ولی نباید فراموش کرد که ما با جمعی از دانش آموزان مواجه هستیم اگر دستورکافی و وافى بایشان ندهیم و در املاى اینگونه کلمات ایشانرا از تردید و دودلى رها نسازیم هرگز نخواهیم توانست قواعد املاء را بایشان یاد دهیم پس چه بهتر که بیکبار تمام تردیدها را از بین ببریم و قبول کنیم املاى هر کلمه‌اى که فارسى بودن آن محرز است باید عارى از حروف هشت گانه عربى باشد .

این دستور تا اندازه‌اى جامع و برای نو آموزان مفید است

دلاره براین ما باید سمى و مجاهدت نمایم که بیخود خود را مواجه بامشکلات نکنیم و حروف عربى را که اصلا متخرج صحیح آنها در زبان فارسى نیست وارد کلمات فارسى نسازیم . کدام فارسى زبانی است حرف (ت) در توفان را مانند تازی زبانان تلفظ نماید یا (طهران) را (طهران) که عربى زبانان ادا میکنند بگردید .

البته ما مثلا کلمه (طهارت) را نیز مانند (تهارت) تلفظ مینماییم ولی این دستور را نمیدهیم که (طهارت) را نیز باید (تهارت) نوشت که آن کلمه عربى است و املاى آن معلوم و برهن است اما هیچگونه اجبارى نداریم که تهران را بشکل (طهران) و (نوس) را (طوس) بنویسیم و لواى اینکه این کلمات در کتب عربى یا کتب فارسى سابق بدین شکل ضبط شده است ما باز این عده را تکرار کرده و میگوییم در املاى کلمات فارسى از حروف عربى باید حرف نظر کرد تا آنجاىکه ممکن است قواعد املاء فارسى را آسان نمود .

اینک این قسمت را خاتمه داده بسایر قسمت ها میپردازیم

۳ - کلماتیکه اصل آنها فارسى و بعد معرب شده است

البته امروز ما همه کلمه (دهقان) را با (ق) مینویسیم ولی میدانیم که اصل این کلمه (دهگان) است که از (ده - بمعنی روستا) (گان - ادات نسبت) ساخته شده است پس دهقان معرب دهگان است که در فرهنگهای تازی نیز ضبط شده است و بمعنی رئیس قلم و شهر و واستا آمده است و اعراب مطابق قاعده مخصوص معرب آنها جمع بسته و (دهاقین) گفته اند یا کلمه (اصفهان) اگر اصل آن (سپاهان) باشد با (ص) نوشته میشود یا کلمه (تنبور) که ساز مخصوص و معروف است معرب شده و (طنبور) نوشته میشود و بسى کلمات دیگر

ما برای املاى این قبیل کلمات دچار تردید هستیم مثلا در املاى (تنبور) متحیر میشویم که آیا با (ط) باید نوشت یا با (ت)

گاهی خیال میکنم که اگر (فتح اول) گفته شود بهتر است با (ت) بنویسیم و هرگاه (بضم اول) خوانده شود چرن حتما معرب شده است مناسب است با (ط) بنویسیم البته از این تردید با این وضع هرگز رهاى ممکن نیست چه بهتر قاعده‌اى که مناسب و کافی باشد در این خصوص بپذیریم .

آنچه بنظر نگارنده میرسد در املاى این قبیل کلمات باید دستور زیرین را پذیرفته طبق آن عمل نماییم .

اگر کلمه معرب شده بهمان شکل فارسی باقی مانده و فعلا کلمه نامبرده در زبان فارسی بهمان شکل استعمال میگردد بهتر است همان املاى فارسی آنرا قبول کنیم و حروف عربی را استعمال ننماییم (تنبور) را با (ت) بنویسیم و (دهگان) را با (گ) بنویسیم و بخوانیم :

ولی اگر کلمه معرب شده شکل اصلی خود را از دست داده فعلا باهمان شکل در زبان فارسی استعمال نمیکردد ناچار باید املاى عربی آنرا بپذیریم . برای نوشتن اصفهان چاره نازیم که (ص) استعمال گردد گو اینکه اصل کلمه سپاهان بوده و با (س) است

باید یادآور شد که ایرانیان در اوایل اسلام کلمات عربی را آشناتر بلکه خود میساختند و مثلا (مسجد) را (زکت) میگفتند و می نوشتند پس امروز چندر مضحك خواهد شد کلمه ای از زبان فارسی بهری رفته و تغییر شکل کند ما کلمه فارسی اصلی را از خاطر ببریم و تغییر شکل یافته آنرا از زبان عربی بگیریم و استعمال نماییم و خود را بیشتر دچار اشکال و مخمصه سازیم در خانه این قسمت یاد آور میشویم که کلمه (نفس) که اصل آن عربی و بشکل (نفس) و با (ص) است در فارسی با (س) نوشته میشود بهین شکل (نفس) قبول کنیم .

### ۴ = کلماتیکه اصل آنها مجهول است

بعضی کلمات در زبان فارسی هست که ریشه آنها مجهول است مانند (نفس) که نام مرغ موهوم است و از قراین چنان مستفاد میشود که از کلمات خارجی گرفته شده و معرب گردیده است و (علائق) که بمعنی آواز و غرغاسته و از همان صدای طبیعی که در اینه واقع بگوش میرسد گرفته شده است و حرف (ع) در این کلمه بمناسبت آواز غلیظی که در اینه واقع شنیده میشود استعمال گردیده است .

البته این قبیل کلمات زیاد است ولی در املاى اغلبی از آنها بمناسبت مشترک نبودن حروف مخصوص فارسی و عربی اشتباهی روی نمیدهد و منظور ما آوردن مثالهایی است که حروف عربی در آن استعمال گردیده است . از این کلمات است (وواق) و (چخماق) و (نقره) و امثال آنها .

مراجعه باین کلمات نمیتوانیم قاعده مخصوصی ذکر کنیم جز اینکه این قبیل کلمات را باهمان شکلی که ضبط شده باید بنویسیم .

البته منظور ما در اینجا بحث در کلمات و پیدا کردن ریشه آنها نیست و وارد درمباحث عمیقتری نمیشویم بلکه مقصود ما اشاره است و ذکر قواعد آسان در املاى زبان فارسی برای نوآموزان میباشد .

که بلکه باین وسیله بتوان تا اندازه ای از اشکالات املائی کاست .

فعلا بحث در قسمت اول را در همین جا خاتمه داده بقسمت دوم که حروف همصدا در فارسی و ( ی

و ) مجهول و معلوم باشد . پردازیم .



## ب - حروف همصدا

فقط در حروف فارسی ( ز ، ذ ) است که همصدا هستند و هر دو در کلمات فارسی استعمال میشود . حروف ( ذ ) در کلمات فارسی اندک است .

در سابق در اغلبی از کلمات حروف ( د ) که امروز در فارسی مستعمل است بشکل ( ذ ) نوشته میشد که مخصوصا در شعر اهمیت داشت و هرگز شعرای بزرگ ( د ) را با ( ذ ) قافیه نمیکردند .

مثلا در کلماتی ( باد ) یا ( شاد ) یا ( شود ) تمام دالها ( ذال ) است ولی در کلمه ( برد ) یا ( درد ) یا ( سرد ) دال است .

شاعری برای اینکه ( دال ) با ( ذال ) مشبه نشود این شعر را گفته است .

ما قبل وی از ساکن جز وای بود      دال است و گرنه ذال معجم خوانند  
 پس اگر ماقبل ( د ) حرف ساکن باشد بشرط اینکه آن حرف ساکن از حروف مصوته ( د - ا - ی )  
 نباشد آن ( د ) است مانند ( سرد - گرد )

ولی هرگاه ماقبل آن حرف متحرک باشد با یکی از حروف مصوته ( و - ا - ی ) گردد آن را ( ذ ) میدانستند مانند ( باد ) و ( ود ) و ( بید ) در کتب خطی قدیم این ترتیب مراعات شده مثلا باد را ( باذ ) نوشته اند ولی در ابلائی امروزی این قاعده از بین رفته است پس ما نیز نباید باین قسمت پردازیم

در هر کلمه ای که ( ذال ) صدای ( ) میدهد ( ذ ) میدانیم و مینویسیم پس حال باید دید میان ( ذ ) و ( ز ) چه فرقی موجود است و در کدام کلمات فارسی ( ذ ) وجود دارد .

ناتمام



## علم عروض

هنگامیکه محصل بودم از درس عروض که آنگاه در کلاس ششم متوسطه تدریس میشد بزار بودم حفظ کردن اسامی بحر و کلمات غیر مانوس از ( نغم و قبض و اضمار و خبن و طی و نطح ) و تعریف هر یک از آنها رنجی طاقت فرسا و مصیبتی جانکداز بود .

همانطوریکه ناچار بودم دروس ریاضی و فیزیک و طبیعی را حاضر کنم و فرمولهای شیمی را حفظ نمایم ؛ لکن از اینها بجزور بودم که بحر هرج مخبون مقطوع یا بحر قریب مکفرف مقصور را بدانم و اشعار را بآن مقایسه کرده و تقطیع کنم و همچنین بدانم که نص جمع عصب و کف است یا خرب جمع خرم و کف است تا مقابله مفعول شود .

آنگاه در نظر من مشکلترین و باز بی فایده ترین دروس همان علم عروض بود . درایت علم

هیچ مطلب یا موضوع خوش آیندی نبود که شخص را جلب کند همایش لغات غیر مانوس و اصطلاحات عجیب و غریب بود .

علم بدیع حتی علم نایب، باز مطالبی داشت که جلب توجه میکرد - این عروض بی‌بیر که ساخته و پرداخته خلیل بن احمد بود و از معانی ناشایست از تازیان برای ما بود هیچ نداشت جز خستگی مغز و تشویش خاطر و انسر دگی .

بعد ها که گاه گاه رطب و یابس بهم بانتم و بغیال خود شعر ساختم هرگز این عروض با این سازمان و سیمش بدرد من نخورد و هیچوقت شعر ساخته خود را در قبال بجز عجب و غریب عروض عرضه نداشتم تا به بینم تقطیع آن درست است یا نه .

از آن نگاه بغیال رسید که باید تغییراتی در این علم داده شود و ایرات عجیب و غریب را که حتی معانی آنها هم مبهم و غیر مناسب است باید دیر انداخت .

مثلا خرب که جمع خرّم و کف است به معنی سوراخ پهن گوش است چه مناسبی با تقطیع دارد و چرا باید این نام عجیب را بر این تغییر بی معنی داد .

از آن تاریخ حالا قریب سی سال میگذرد . هر چند علم عروض از برنامه متوسطه حذف شده و تدریس آن در دانشکده ها هم چندان اهمیتی ندارد باز این علم با همان شکل و با همان اصطلاحات ساق باقی مانده است . در لزوم علم عروض در اشعار و ادبیات شکی نیست ولی نه با این شکل و با این ترتیب که فعلا موجود است .

علم عروض را میتوان آسان کرد و جامه جدیدی بر آن پوشانید تا این اقدام در عروض حاصل نشود تجدیدی در اشعار حاصل نمیکرد .

با همان سبب حقیف و تقیل و وتد و فاصله میتوان بهر ترتیب داد . البته اساسی بخصر ص هم بر آنها باید گذاشت .

این فعلان و مفاعیلن و مفاعیلن را که در عروض فارسی هیچ معنی ندارد و در عروض عربی مقیاس و میزان تقطیع است باید دور ریخت و قواعد تازه و آسان و مناسب مطابق ذوق و فکر ایرانی بنیاد گذاشت .

نگارنده از همان تاریخ تحصیل در صدد تنقیح و اصلاح علم عروض بودم و قواعدی کم و بیش بر این معنی ترتیب داده ام .

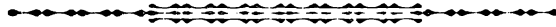
ممکن است خلاصه ای از آن را بدانشمندان و شعرا عرضه بدانم .

در عروض عربی اصطلاحات مناسب زندگی تازیان است . بیت که به معنی شمر است در عروض معنی خانه و منزل دارد و نظر بر اینکه خانه اعراب چادر و خیمه است . در چادر نیز طناب و میخ بکار میبرند در عروض نیز این اصطلاحات را بکار بردند سبب را بمفهوم طناب و وتد را به معنی میخ و فاصله را به منظور فواصل خیمه ها استعمال نمودند .

بدیهی است تمام این اصطلاحات و لغت برای اشعار فارسی غیرمانوس و مستعین است و برای ایرانیان مفهومی ندارد .

مدار عروض فارسی باید سلاب با هجا باشد و با همان اسلوب باید این علم را تنظیم نمود .  
در مقالات آینده خلاصه از نظریات خود را در قسمت عروض عروض خواهم داشت .

ح ت ا



مترجم - محمد هینائی

ترجمه از لنوول لیتزر

## قباییم «مسائل جنسی» و وظیفه آموزشگاه‌ها در خانواده؟

در سال ۱۹۴۷ به موجب تصمیم وزارت فرهنگ فرانسه کمیته‌ای مامور مطالعه این موضوع گردید که باچه حد و چه شکلی میتوان مساله «پرورش جنسی» را در نگاه‌های تابع وزارت فرهنگ داخل کرد . قبل از همه چیز میبایستی وسائل امکان چنین اقدامی در نظر گرفته شود و نوی فرانسوا ، استاد دانشگاه و بدرخانوانه که ریاست کمیته مزبور را برعهده داشت ، امور آن را با احتیاط و همکاری قابل ستایش اداره نمود .

اولین آزمایش در اینباره در سال ۱۹۲۴ و دومی در سال ۱۹۲۷ بعمل آمده بود ولی در مقابل مخالفت سخت تمام «اجتماعات خانوانه» مجبور شده بودند از دنبال کردن آن منصرف گردند . در این موقع بود که «آموزشگاه ابوین» تاسیس شد یکی از نخستین هدفهای آن آشنا کردن پدران و مادران با مسئولیت‌های آنان از جمله با فکرتربیت جنسی بود که میبایستی بکمک مجامع تربیتی دیگر از قبیل «جمعیت بهداشتی جلوگیری از امراض» «صدای جوانان» «اتحاد ملی» و غیره انجام بگیرد . تعداد انجمن‌های ابوین در ابتداء با حرارت زیاد رویتزاید گذاشت ولی بتدریج از جدیت آنها کاسته شد بطوریکه بر طبق آمار پرسشنامه هائی که جهت پدران و مادران ارسال شد فقط ۶۲٫۰۶۲ آنان میخواهند که مدرسه تعلیم مسائل جنسی اطفال را بعهده بگیرد و ۱۲٫۰۶۲ از دادن جواب خود داری نمودند .

این يك حقیقت غیر قابل انکار است که همه چیز در تحول و تغیرات حال این بر سرش بیش آید که آید . زندگی خود چیز دیگری بجز از تطابق دائمی با کیفیات تغییر کننده است ؟

در دنیاى که عاری از اخلاق و آرمان است ، مدرسه باید نه تنها اطفال را که از نظر اخلاق بوسیله ابوین متروک شده اند در کنف حمایت خود درآورد بلکه باید کلیه کودکان بد مدرسه سپرده شوند زیرا همگی آنان از راه کرچه ، سینما ، روزنامه‌های مختلف رفقای قاصد و زر گتراز خود در جهت مخالف تربیت صحیح راهنمایی شده اند . از طرف دیگر نمیتوان تحصیل و وظایف لایضاه را از تربیت حواس و احساس

و تلك نفس شرافت تفكیک كرد. زیرا كودك ذاتا چیز زیبا را دوست دارد و مایل بار تفاع و بزرگی است. در يك آموزش رآلیست اگر تنها جنبه اندام شناسی در نظر گرفته شود نتیجه آن برخلاف آرمان انسانی خواهد بود ازین نظر علم اخلاق و اندام شناسی جنسی باید در موازات یکدیگر باطفال تعلیم داده شود.

امید است که پدران و مادران از راه تربیت فردی خصوصی مقدمه وظیفه مدرسه را در خانه تهیه نمایند در این صورت برای كودك يك امر طبیعی خواهد بود که در مدرسه از مسأله ای که در خانه با آن ها آشنائی پیدا کرده گفتگو شود و همینطور طفل در خانه با اعتماد بیشتری توضیحات مکمل در باره تعلیمات جنسی از ابوبین خود خواهد خواست. شك نیست که فورمول «خانواده - مدرسه» ضامن سعادت آتیه اطفال است و در واقع يكامل دو طرفی تمام باروح غیر خواهی میتواند از این نوع تربیت نتیجه مطلوبی بدست آورد اینك پرسش ها می آید که از اشخاص مسئول این مسأله اجتماعی به عمل آمده ذیلا بنظر میرسانیم. امید است جواب های محتاط و عادلانه آنها از همدیگه تامین آسایش خانواده ها بر آید و چراغی فراراه آنان بگردد:

۱- عقیده شما در باره مسأله تربیت جنسی که باید با اطفال و جوانان بالغ داده شود چیست ؟

۲- وظیفه خانواده در این مورد چیست ؟

۳- « آموزشگاه » « » ؟

اولین شخصی که مورد مصاحبه قرار گرفت رئیس کمیته مطالعه در امور جنسی بود .

جواب سیولارئی فرانسوا بازرس کل وزارت فرهنگ فرانسه

بنظر من و فرانسوا امروزه فوریت مسئله تربیت جنسی از همه وقت محسوس تر است اطفال و جوانان بالغ اگر حال خود گذاشته شوند از راه مکالمه با رفقاء و خواندن کتابهای منع شده با یک قطره آوری با سر این مسئله پی خواهند برد و هرگاه محیط مدرسه نخواهد خود را در باره این تربیت ذیدخل نشان دهد بطور منفی بتخریب اصول اخلاقی اطفال کمک کرده است .

س - بنظر شما در چه شرائطی محیط آموزشگاه میتواند وظیفه تربیتی خود را در این مورد انجام دهد ؟

ج - وقتی که محیط مدارس بکلی تغییر لازم را پیدا کند بدیهی است که این کار در یک-روز نمیتواند صورت بگیرد . هرگاه ابوبین وظیفه تربیتی خود را بوجه احسن عمل میگرداند لزوم طرح مسئله تربیت جنسی در مدارس احساس نمیشد . منظور ما این است که :

اولا - به تعلیمات اخلاقی ، ارزش بیشتری داده شود و آنرا زنده تر و عملی تر تدریس نمایند .

ثانیا - تهیه کادر معلمین قابل برای تعلیم بیچیده و حساس جنسی - شاید خیلی از معلمین بخواهند از قبول این مسئولیت شانه خالی کنند باید سعی کرد از بین معلمین آنها را که استعداد ویژه برای این قبیل مسائل حساس دارند انتخاب و بکار دعوت نمود .

ثالثا - ایجاد يك محیط اعتماد ، صداقت و پاکی (پاکی بدن و کلام و عمل) و بالاخره تهیه يك محیط

توام با انضباط و مسئولیت های اجتماعی .

س - بنظر شما در چه سن باید شروع بتعلیم مسائل جنسی کرد ؟

ج - قبل از بیدار شدن غریزه جنسی در طفل بدیهی است این تعلیمات باید تدریجی بوده و طبیعتاً بعد از تعلیم کیفیت عمل تولید مثل در نباتات و حیوانات با اطفال تلقین گردد .

س - آیا با ما هم عقیده هستید که باید از شرح و تفصیل بیفایده عملی کردن مرزرها پرورش جنسی اجتناب شود ؟

ج - این مطلب را از ملاحظه گزارش تهیه مقدمات امر در خواهید یافت و خودتان پی خواهید برد ما تا چه درجه بکودک احترام قائل شده و احتیاط را در همه حال مراعات کرده ایم .

س - آیا پدران و مادران در این امر رضایت خود را ابراز داشته اند .

ج - ما قصد نداریم در این نوع تعلیمات خود را جانشین ابوین اطفال بنمائیم . پدران و مادران باید این نوع تعلیمات را خیلی زودتر از ورود طفل با آموزشگاه شروع نمایند قصد ما اینست هر قدم که در راه این تربیت برداشته میشود در کمال موافقت با ابوین انجام بگیرد و پایه های آن با حسن تفاهم کامل (مدرسه و خانه) محکمتر گردد . رای نبل هدف اجتهادی مرکب از معلمین کلاس را ابوین اطفال پیش بینی کرده ایم تا بتوانند بر روی یک عمل مشترک با هم مشاوره نمایند، همکاری صمیم و نزدیک پدران و مادران را شرط اول پیشرفت خود میدانیم .

س - بشرطی که ابوین بخوانند در این مجامع شرکت نمایند .

ج - اشکال مهم تهیه معلم است زیرا بطوریکه در گزارش خود تذکار داده ام در انتخاب معلم باید دو جنبه مورد توجه قرار بگیرد ۱- اطلاعات جنسی ۲- اطلاعات روان شناسی بالاخره باید چنین معلمی سزاشق یک زندگی کامل باشد .

مصاحبه با دکتر کاویون مدیر کل وزارت بهداری فرانسه

این پزشک عالیقدر که از مدت ها تا کنون مراقبت بهداشت ملت فرانسه را در عهده دارد حاضر شد بشرایات ما پاسخ دهد :

- تربیت جنسی ؟ آیا بهترین نیست که آنرا در ضمن تربیت عمومی و تربیت زندگی در خانواده و آموزشگاه با اطفال تلقین و تعلیم نمایند ؟ واقعا موثقی چه قدر حق داشت که گفته : (مردم زندگی را بعد از پیری شدت آن یاد میگیرند صد هادانش آموز قبل از رسیدن به سراسطو دچار آبله میگردند)

- از دوره موثقی تا کنون چندان تغییری در اوضاع حاصل نشده است کمتری درومادری حاضر میشود که با اطفال بالغ خود اهمیت عمل خلافت و احترام حیاتی را که بآنها سپرده شد خاطر نشان نماید ابوین واجح بهم موضوعی با اطفال صحبت و بحث میکنند مگر در این مورد . این یکتنوع شرم دروغی و بیشه اوری گفته است که باید با آن مبارزه کرد زیرا نتایج شوم این سکوت و حیای بیمورد در تمام عمر دانشگیر اطفال میگردد .

باینجهت است که باید این سکوت زبان آور را شکست چیزیکه مساله را غامض تر نموده نظریه ایست که بهوجب آن پرورش جنسی یک جنبه اختصاصی میدانند در صورتیکه بهچوجه نباید بدان بانظر مجزا از تربیت عمومی نگرست

- بنظر شما چطور باید باین مساله توجه کرد ؟

- ساده ترین و عادی ترین طرز : تعقیب برنامه - در ساعات درس اندام شناسی و تشریح نباید اخلاف اعضاء را مغفول داشت ؛ اطلاعات صحیح از بدن و اعمال آن با طرز تدریجی بدون داشتن توضیحات بیفایده باید باطفال داد . وقتی که در برنامه صحبت از آفات اجتماعی از قبیل آکلیموسم وصل میشود چرا نباید امراض زهروری مورد بحث قرار بگیرد ؟ در موضوع علم -م اخلاق جنسی چرا نباید این قسمت را بر عهده دبیر فلسفه و اخلاق گذاشت آیا آفتن این مطلب که : « دزدی نکنید » آسانتر از ذکر اینست که : « دختران را از راه بیشرافی گول نزنید و کسی که بناموس دختری تجاوز کرده و او را ترك مینماید مانند یکنفر راهزنی رفتار میکند . » باید بدختران خاطر نشان ساخت : « از راهزنان بر حذر باشید » بر هر درجنس لازم است یادآوری شود که : « در فکر نژاد خود باشید غرائز خود را برای تامین سعادت آینده ضبط تملک کنید آیا عقیده دارید که یکنفر یزشک در هنگام معاينه طبیی میتواند باطفال مطالبی در باره تربیت جنسی بگوید

- البته بسیار مناسب است ولی بنظر من هر گاه پاری خود جرات نمیکند بهتر است بطور خصوصی یکنفر یزشک دوست را مامور گفتگو بافرزند خود بنماید .  
شک نیست که برای رسیدن به هدف هر کس باید وظیفه خود را در اینمورد بخوبی انجام دهد مخصوصا در آموزشگاه دبیران می توانند با استفاده از تجربه های روان شناسی و اندام شناسی و علم اخلاق جوانانرا با اهمیت این مساله حیاتی وائف سازند  
بقیه در شماره آینده

## قسمت ادبی

# حافظ مشخص دوره خون

چنانکه وعده داده بودیم قسمت اول مقال آقای اعظم زکائی را ( که متاسفانه در شماره پیش تمام آبشار بانو اعظم زکائی درج شده و بدین وسیله معذرت میخواهیم ) بدون اظهار نظر درج می نمایم . اظهار نظر و بحث را بعد از خوانه مقاله تمیکذاریم

## درباره حافظ نوشته اعظم زکائی

زندگی یکمالت و همچنین فرهنگ يك ملت مانند سلسله ایست که حلقه های آن وابسته به یکدیگر است و وقتی میتوانیم ملتی را بخوبی بشناسیم که گذشته او را که ایجاد کننده زندگی امروز

لوست مورد تجزیه و تحلیل قراردهیم . ما که میخواهیم دو بیان ملت ایران کارکنیم باید ملت ایران را بخوبی بشناسیم و شاخص های روحیه ایرانی را تشخیص بدهیم حافظ یکی از این شاخصهاست و اینکه ملت ایران از حافظ فال میگیرد و در دشواریها نظر او را میطلبد دلیل اینست که حافظ زنده است و در میان ملت ایران کار میکند پس باید این عامل مهم را که در هر خانه راه دارد و در مسجد و میخانه منزل میگیرد شناخت و حساب خود را با او روشن کرد

بعضی ها چنگ در گذشته میزنند و میخواهند بهر قیمتی که باشد گذشته را حفظ کنند . تمام کوشش این دسته در اینست سپر چهل و حماقت را بر سر کشتند اینها در قرن بیستم زندگی میکنند ولی در حقیقت در قرن دوازدهم و سیزدهم اند و حتی چون بسیاری از افکار سعدی و حافظ نیز از افکار آنها به مراتب جاوتر است با هزار وسیله کوشش دارند که افکار سعدی و حافظ نیز کنند و تا حدودی مانده گی خویش بمقب بکشند تغییرها و تفسیر های غلطی که از گفتار سعدی و حافظ امثال آنان میشود در حقیقت تلاشی است که برای این منظور بعمل میآید . بهمین جهت است که بعضی ها بدون اینکه علت و معلول اشعار حافظ را جستجو کنند سوء نتیجه گرفته خیال میکنند در جهانی که بوجود آمده اند باید برای بقا زندگی فدا کنند کمتر نمود و بیشتر اوقات خود را در گوشه ای یا چمنزاری بسر برد و مشغول میگساری گردید با اینکه از اجتماع کناره گرفت .

• • •

برای شناختن اشخاصیکه چه نقش و اندیشه هائی در تاریخ داشته و شمردن اینکه چه سالی متولد شده چه سالی بسفر رفته ، چه سالی ازدواج کرده و چه سالی وفات یافته خلاصه آنچه معمول مدارس ماست بهیچوجه کافی نیست . چه بسیار مردمانیکه در همان سال و در همان محل متولد شده و همان راه را پی برده و در همان سال وفات یافته اند نبایستی زحمت هرگونه تحقیق و تدقیق را از دوش خود برداریم اشخاص پرورده محیط خودشان هستند و فقط با شناختن محیط است که میتوان آنها را شناخت و همچنین معنویات هر جامعه زائده زندگی آن جامعه است - قانون - فرهنگ - سیاست و ادبیات همه مطابق زیر بنای جامعه طرح میشود .

حافظ در دوره ای زندگی میکرد که باخط روشن از دوره ساسانی جدا میشود . یعنی دوره بعد از اسلام صدماتیکه حمله اعراب وارد آورد در تاریخ ملت ما دارای تاثیر بزرگی است . نباید فراموش کرد که فتح ایران مدت ۱۰ سال طول کشید زیرا اگر چه حکومت مرکزی نداشت مقاومت منظم و مدبرانه ای در برابر تازیان داشته باشد ولی ایستادگی نواحی مختلف ایران پیش از آنست که در تاریخ ذکر میکنند این ایستادگی باعث تشدید بلایای ایران شد . بخصوص که عربها باقرار مورخین خودشان در همه جا نقش قتل و غارت را داشتند اینها که بیگانه از تمدن بودند ولی بهارستان را هانند طمعه ای شرحه شرحه میکردند وزارت جوات ایرانی بقلامی و موزه کشتی کسانی گماشته شدند که هرگز موزه ای پای خود ندیده بودند هزاران دوشیزه ایرانی بکنیزی و

همخواهی مردمانی مجبور شدند که رخنه‌خواهی جزخک تیره نمی‌شناختند .

خالدرلید وقتی که ایرانیان کوبت در برابر او ایستادگی زیاد نشان دادند سوگند خورد که چون پیروز شود از خون ایرانیان جوی جاری کند و چون پیروز شد سوگند خود عمل کرد . تنها دشیر خالدرلید نبود که بخون ایرانی تشنه میشد و تنها خاك كويت نبود که جدول خرنین در آن کشیدند اما ایرانیها ضربات برنده‌تر و کاری‌تر از زخم شمشیر وجود داشت و آن تعقیر و توهیتی بود که از طرف تازیان نسبت بآنها عمل می‌آمد و در ادارات عرب هر کس زبان فارسی صحبت میکرد مورد شکنجه قرار میگرفت و مثلا زبان‌ش را می‌بریدند .

ایرانیها نام موالی یعنی بندگان خوانده شدند که وزارت رسمی اعراب بآنان ممنوع گردید و آنها را مجبور کردند کیوان خویش را بتراشند تا باین دلاست شناخته گردند خفت و خواری آنها از این هلاک هویدا بود .

بهر حال ایرانیان مخصوصا پس از مدتی که از حالت بهت و بی‌هوشی بیرون آمدند در برابر تازیان بمقاومت نهمرمانانه‌ای پرداختند که در شئون کوناگون مظهر رسیده پیدایش سلسله‌های صفاری - سامانی - آل زیار و آل بویه وغیره و قیام ابو مسلم خراسانی بابک خرم‌دینی و امثال آنها نمونه‌ای از قیام مسلحانه ملت ایران بود که برای در دست گرفتن سر نوشت خویش بعمل بآورد و این سلسله ها اول بزور شمشیر در ولایتی مستقر میشدند و بعدا خلیفه ناچار میشد آنها را برسمیت بشناسد و لقب فرستد از طرف دیگر ایرانیان بوسیله زنده کردن تمدن و فرهنگ ساسانی از اینچنان نیز برسلطه عرب حمله و کشتند سرداری اینحمله به ان مفتح که مترجم آثر ایرانی بهری بود واگذار گردید .

کار بجائی کشید که خلافت عرب بکلی رنگ ایرانی گرفت و دوره اول عباسیان را باید دوره تمدن ایرانی نامید اما این همه تلاشهای مردانه نتوانست کاری انجام دهد ابو مسلم خراسانی را با حمله ناجوانمردانه کشتند بابک خرم دینی را دست و پا بریدند این مفتح را در تنور سوزاندند خانواده برمکی را بر باد دادند و بالاخره برای آنکه نیروئی در مقابل ایرانیان پدید آورند دست بدامن ترکان زدند و آنها را هم کاره دستگاه خلافت گردانیدند بطوریکه دوره عباسیان را با هم دوره ترکان نامید .

باین صریق امیدهای ملت ایران یکی بعد از دیگری بر خاك میریخت و چنان نشان داده میشد که هر فوج تلاشی بی اثر است و مقارن این احوال بود که حمله مغول روی داد مقاومت ایرانیان در مقابل مغول صفحات درخشانی از تاریخ ملت ما را تشکیل میدهد در این مورد هم حکومت مرکزی نتوانست دفاع منظم و مدبرانه‌ای را از پیش ببرد ولی مردم هر شهر و دیار بتنهایی بدون اینکه بانقطه دیگری رابطه داشته باشند بامهاجم سنگدل مبارزه خونین برخاستند و این باعث شد که درندگی مغول به بینهایت رسیده در نیشابور شهر را چنان ویران ساختند که بروی خاك آن زراعت کردند .



در یکی از شهرها زنی اظهار داشت مرا نکشید چون يك گوشواره مروارید خورده‌ام آن را بشما خواهم داد . مغول شکم او را درید و از آن بس شکم مرده‌ها و کشته‌ها را نیز بطمع مروارید میدربندند در بعضی از شهرها کار شقاوت را بجائی میرسانند که چون قتل عام خاتمه مییافت و از خرابه شهر بیرون میرفت دستور میدادند بکنفر بشهر باز گردد و اذان بگوید تا اگر بیچارگانی سوراخها پناه برده باشند بصدای اذان خارج شوند و از دم شمشیر بگذرند در اذنان همه ترسو و وحشت از مغولان بطوری در دلها نشست که معروف است روزی مغولی بیک ایرانی رسید و گفت کار من مرا هم نیست تا سر تو را بزم سرت را زمین بگذار تا بروم و کاردم را بیاورم و آن ایرانی اطاعت کرد البته این حکایت بنظر ما بسیار عجیب میآید اما اگر شدت بلیه را در نظر آوریم باور خواهیم کرد و باوجود اینها باز ایرانیان از پدای نه نشسته و در دستگاه مغول در پی رخنه جوئی برآمدند و موفق شدند که رنگ ایرانی بدولت ایلخانان مغول بدهند .

اما در این مورد نیز بسر انجام اندوهباری رسیدند . عظاملك جوینی صدر اعظم دانشمند ایرانی بدست مغولان کشته شد و خواجه شمس الدین دانشمند صدر عظم دیگر ایرانی را که از طبیبان و نویسندگان معروف است از کمر دوشیمه گردند . مقارن این احوال سلسله‌های کوچک محلی از قبیل **هلو و آل مظفر** پیدا شدند که نتوانستند روزنه امیدی برای ملت باز کنند بلکه پیوسته بایکدیگر سرگرم بزد و خورد بودند و بر مصائب مردم میانزودند بطوریکه ملاحظه میشود ملت ایران در طی هفت قرن پیوسته گرفتار بلیه بود و بارها برای رهائی خویش بجیش های نهرمانانه دست زده ولی هر بار با بال و پر شکسته دوباره بکج نفس افتاده است این تاریخ ملت ایران بود که او را بتدریج از کوشش و تلاش روگردان کرد و بدینی و یاس و مبارزه منفی یعنی چشم پوشی از زندگی را در او تقویت نمود یکی از بنیادهای صرفیگری که از قرن دوم هجری شد و نو یافت همین عامل است مثلا بشر حافی یکی از اران صوفیان معروف است .

حافی یعنی پاره‌نه و میگویند این شخص بکروز کفشهای خود را برای تعمیر به پینه‌دوز داد اما چون پینه‌دوز درباره او استخفاف روا داشت وی کفشهای خود را بدور افکنده تصمیم گرفت از آن بیرون پاره‌نه راه برود این حکایت نمونه از سرگذشت ملت است که در مبارزه زندگی شکست خورده و چشم از زندگی پوشیده است بهترین نمودار این تحول همان ادبیات ملت ایران است که هر چه بیشتر میآید پرسوزتر و کم امیدتر میشود . نو میدی و شکست خوردگی در ادبیات ایران بجزرات نو میدی و شکست خوردگی ملت ایران بالا میآید تا آنکه حافظ در نقطه اعلای این نوس قرار میگیرد حافظ مانند کسی است که بر روی خرابه‌های ایرانی نشسته است و بانوحه سرائی خود ملت ایران را تسلیم میدهد .

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
چتر گل بر سر کشتی ای مرغ خوشخوان غم مخور

یوسف گمشده باز آید بکنعان غم مخور  
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چوخت  
در هزلی که بطلع ذیل سروده  
دو بار زیرک و از باه کهن دوسنی

فراغتی و کنسای و کوشه چمنی  
مانند کسی است که بخته پرمهر خویش بازگشته است و اینک آنرا خراب دستانداران خود  
وا ناپدید می بیند او در میان دیوارهای شکسته میگردند و بیاد عزیزان خویش زمزه میکند

عجب که بوی گالی هست و رنگ نسترنی  
در این چمن که گالی بوده است با سمنی  
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

از این موم که بر طرف بوستان بگذشت  
زدستبرد حوادث نیتوانت بدست  
بصیر گوش توای گیل که حق رها نکند  
در جای دیگر میگوید .

زدیم برصف رندان هرآن چه بادا باد  
ازمان فسانه هزاران هزار دارد یاد  
که وانف است که چون رفت تخت چمن بر باد  
مگر رسم بکنجی در این خراب آباد

شراب عیش نهان چوست کار بسی نیاد  
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
که آ که است که کاس و کی کجا رفتند  
بیا یا که زمانی زمی خراب شویم

ساقی نامه و مثنویات حفظ تمام اندوه و حسرت یک منت را در خود جمع کرده است حافظ به  
آهوی وحشی خطاب میکند ( مرا با توست بسیار آشنائی )

دوداعت کهن از پیش و از پس

دو تنها دو سرگردان دو بیگس  
جای دیگر میگوید :

نم اشکی و با خود گفتگویی  
موافق شو تو بسا ابر بهاران

لب سر چشمه طرف چوئی  
بیاد رفتگات دوستداران

بدیهی است که اینهمه یاس و اندره دلیل اینست که دیگر امیدی بسمی و کوشش باقی

که بدان دست که میپروردم میرویم  
گر نسو نمی بسندی تغیرده نضارا  
گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود  
لیکن چه چاره بسا بخت گمراه  
اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد

نیست و مبارزه زندگی تمام شده است .  
من اگر خوارم اگر گل چمن آرائی هست  
در کوی نیکدامی مارا گذر ندادند  
گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود  
آئینت تقوی مسا نیز دانیم  
من بسجد زخرا بات نه خود افتادم

پس در این موضوع حافظ نماینده عصر خویش است ایرانی بلاکشیده ایرانی که کوشش او  
بارها باشکست روبرو شده ایرانی پرغم . ایرانی مایوس . حافظ تسلیم بخش این دردها است ولی

از راه مبارزه منفی یعنی از راه گذشت و تسلیم .

تمام

اما یکی دیگر از مشخصات حافظ .

# آرزو

آئی مدیر محترم اگر داشتن آرزو را بانراه خارج از طبقه جوانان چایز میدانید ، این سطور را دوبکی از صفحات نشریه فرهنگ آذربایجان دوج فرستاید :

یکی از روزهای بهار سال ۱۳۲۷ در خیابانهای شهر زیبای آ-تردام مشغول گردش بودم و از تماشای وضع ساختمان شهر که بهات کثرت معماری در داخل شهر مثل این است که تقریباً شهر در میان دریاچه ساخته شده کانت بیبردم ضمن گردش در خیابانی چشم بقابوئی «منزل رامبراند» افتاد بی اختیار وارد منزل گردیده و مدت یک ساعت به تماشای آثار بدیع قلمی این اناناش هنرمند مشغول شدم پس از اتمام بازدید در ساحل رودخانه روی صندلی نشسته مشغول تفکر و دم :

رامبراند نقاش وده که باقلم خود موجبات افتخار ملندیها را فراهم ساخته دولت و ملت هلند نیز پاس خدمات او خانه شخصی او را خریداری نموده و زهرامبراند تبدیل کرده است تا نام نقش برای همیشه زنده بماند و در هر شهر و دهکده اروپا دهها از این قبیل مورهها وجود دارد و زو و ملل زنده از خدمتگزاران خود بدین طریق تقدیر مینمایند .

در ایران چطور ؟

آیا میتوانی فداکاری را پیدا کنید که از طمن و تهمت و دشنام هم میمان خود آسوده باشد ؟  
دره من آذربایجان آ از فداکاران و رادمردان صد و مشروطیت چه تشویقی از طرف ملت عمل آمده کدام نای باد کار ، کدام موزه ، کدام بنگاه عمومی بافتخار آنان ساخته و پرداخته شده است ؟  
کم کم اسم مشاوران و باقرخان از خاطرهها فراموش میشود :

تنها با اسم تنه الاسلام شهید آن رادمرد فداکار که شهادت را به تسلیم اجنبیان ترجیح داد یکی از معتبرترین دبستانهای تبریز که در خانه گرایه ای دایر است نامیده شده در صورتیکه بهترین و مجللترین دبیرستانها را محض تملق با اسم امانتدار وقت نامیده اند ؛  
باری آرزوی من این بود :

آیا میتوان در شهر تبریز خانه ای را که نشه مشروطیت از آجا سرچشمه گرفته و محل اجتماع اولیه مشروطه طلبان بوده است خریداری نمود و پس از تعمیرات لازم که بشکل اولیاد در آمد موزه مشروطیت را در آنجا تاسیس نمود ، کلیه اسناد و مدارک و مکسها و وسایل زندگانی و نامهها و تلنگرافات و ج-رایه و مجلات و هر آنچه که مربوط بمشروطه و تاریخ زندگانی سرداران و سران مجاهدین بوده در آن خانه جمع آوری نمود تا از دستبرد حوادث محفوظ بماند ؟

این بود آرزوی من ، امیدام پس از قرائت این سطور مثل معمول لبخند استرا آمیز بر لبان همه نارین آتش خواهد بست و با چند نفر رادمرد پیدا خواهد شد که با مساعدت ماد و مهنوی دین خود را نسبت باشخاصیکه حیات خود را در راه استقلال مملکت از دست داده اند ادا نمایند ؛

تبریز دهه داده ماه ۱۳۳۰ ع • دهقان

## شرح حال حافظ

- ۲ -

خواجه و امیر مبارزالدین محمد ؟ نقل شیخ ابوالسحاق در مذاق خواجه حافظ تلخی  
نیاگواری بوجود میآورد و از تاثیر این مصیبت در گوشه انزوا نشسته و این غزل را برشته بظم  
هر میآورد :

یاد باد آنکه سرگوی توام منزل بود  
هر دلم بود که بیدوست نیاشم هرگز  
دیده راروشنی از خاک دوت حاصل بود  
خوش درخشید ولی دوت مستعجل بود  
چه توان کرد که می من و دل باطل بود...

پس از شیخ ابوالسحاق امیر مبارزالدین محمد بر خطه شیراز تسلط یافت و راحت و آسایش  
خواجه برهم خورد و دوران خوشی را بیاد فنا داد زیرا : این مرد شعصی خشن و متعصب بود  
و برای اینکه کار زهد و ریا را رواج دهد در امر بمعرف و نهی از بنکر بیالغ نمود و امر  
داد تمام خمای شراب را بشکستند و در میخانه ها را بستند . این امر موجب دلنگی خردنوتان  
شیراز گردیده او را « محتسب » لقب دادند این تعصب بقدری شدید بود که شاه شجاع فرزند  
خود امیر مبارزالدین محمد از تندی پدر بخته شده و با این رباعی این موضوع را آشکار میکند :

در مجلس دهر ساز مستی بست است  
و قنات همه ترک می پرستی کردند  
نه چنگ بقانون و نه دف در دست است  
جز « محتسب » شهر که بی می مست است  
شاعر شوریده دل ما نیز از این موضوع دلنگ شده و میفرماید :

اگرچه باده فرح بخش و باده گل بیزست  
در آستین مرقع پیاله پنهان کن  
بیانک چنگ مخمور می که « محتسب » تیز است  
که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست  
که موسم ورع و روزگار پرهیزست  
تمام صاحبالات را از حقیقت امر مطلع می ساخت  
پنهان خورید باده که تکفیر میکنند  
عیب جرات و سرزاش پیر میکنند  
چون نیک بنگری همه ترویر میکند  
روی از این زهد و عبادت فریبکاری  
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند  
ساموس عشق و رونق عشاق میبرند  
می ده که شیخ حافظ رفتنی و محتسب

« خواجه برهان الدین » وزیر مبارزالدین که با خواجه رابطه انس و الفتی داشت می  
گوشید بهر وسیله ای باشد حافظ را در نظر شاه زاهد جلوه دهد و بدینوسیله رابطه شاعر را با

شاه خوب سازد ولی حافظ از دخول در ملك زاهدان ربا كار امتناع ميورزد و ميفرمايد :  
 من و افكار شراب اين چه حكايات باشد ؟  
 منكه شبها ره تقوى زدهام نادف وچك  
 غلبا اينقدرم عقل و كفايت بدانده  
 ناكهان سريره آرام چه حكايات باشد ؟  
 زاهد و هچبو نماز و من و مستي و نياز  
 تا ترا خود زميان با كه غنايت باشد ؟  
 ناكهات خبر رسيد كه شاه شجاع و شاه محمود بر پدر شوریده و او را در اصفهان  
 دستگیر کرده اند خواجه حافظ بدون اطلاع از اختلافات درباری تصور میکرد که خواجه برهان الدین  
 كما كالت در وزارتش باقی است چنانكه گويد :

ديدار شد ميسر و بيوس و كنار هم  
 حافظ اسير زلف تو شد از خدا بترس  
 از بخت شكز دارم و از روزگار هم ...  
 وز اتصاف آصف جسم اقتدار هم ...  
 ولي تصادفا اينت وزير نيز مورد غضب شاه شجاع واقع شده و در ۷۶۰ هجری چهارم  
 دررد گفت و حافظ را با يكديبا غم و اندوه چا گذاشت :  
 دل منه بر ديت و اسباب از  
 كس عمل بي نيش از اين دكان نخورد  
 زانگه كس از وي ره اداری نديد  
 كس رطب بي خار از اين بستان نچيد  
 حافظ و شاه شجاع :

شاه شجاع و شاه محمود پس از كور كردن پدر مملكت را ميان خودشان تقسيم کردند .  
 شاه شجاع در شيراز به حكومت رسيد و بعض رسيدن پادشاهی زهد و ربا را کنار گذاشته و اهل  
 ذوق را در كار خودشان آزادی داد چنانكه حافظ عزيز ما نيز از اين موضوع دلخوش شده و فرموده  
 ( بحر زهاتف غييم رسیده زه بگوش  
 که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش ... )

در اين موقع روزگار تماما بكام شاعرمان ميگشت زيرا آرزوی خواجه جز اينكه دست  
 رباكاران بریده شده و بتواند براحتی در عالم مثنویش سير كند چيز ديگری نبود و اين يگانگی  
 آرزوی شاعر ما نيز بر آورده شده بود ولی از آنجا نيکه هچوقت طبيعت نمیتواند بشر را خوشبخت بنكرده  
 و تا كنون کسی به آرزويش نرسیده است شاعر آسمانی ما نيز سعادت خوشی اش را برای طبيعت  
 گذاشت و خود برای بار دوم دست بگريبان غم و اندوه گرويد تا بدبختترين كه خواجه قوام الدین  
 محمد وزير شاه شجاع كه خواجه را مونس و همدمی بشمار ميرفت در سال ۷۶۴ به عايت دشمنان  
 بقل رسيد و روان شاعر ما از اينكه تنها مونسش از دست رفته بود آزرده شده و دلش از اينكه  
 مبادا باز بازار زهد و ربا و فساد و نادرستی رواج كيرد شور ميود :

كدا اگر كهر پاك داشتی در اصل  
 چوروزگار جزاين بك عزيزيش نداشت  
 برآب نقطه شرمش مدار باشتی ...  
 بهر مهلتش از روزگار بسايستی  
 پس از خواجه قوام الدین يکی امرای شاه شجاع موسوم بجلال الدین تورانشاه كه بخواجه  
 نظر لطفی داشته به مقام وزارت ميرسد و خواجه از اين موضوع خوشحال ميگردد . ظناها روزی

فامبرده قصد داشته است که سالک طریق فقر گردد ولی از مطلع شعر :

تو در فقر ندانی زدن ، ازدست مده مسند خواجهگی و منصب تورانشاهی

بر میآید که حافظ او را از پیروی منع نموده و نصیحتش کرده است :

در این موعظ شاه شجاع بکرمان رفته بود و موعظ ورود بشیراز شاه محمود را شکست

داده بود خواجه با این غزل تهنیت ورودش گفته است :

بشری اذا السلامه حلت بدی سلم      لله حمده معترف غایب انعم

آنخوش خبر کجاست که این فتح مژده داد      تاجان نشانش چو زروسیم در تدم

شاه شجاع هنگام اقامت در کرمان بخانقاه « عماد فقیه کرمانی » از صومه داران معروف

میرود ، عماد گربه ای تربیت کرده بود که چون شروع بنماز میگرد در عقبش بوی افتدا نموده و نماز

میخواند . شاه شجاع این موضوع را چیز خارق العاده ای پنداشته و بسیار متعجب میشود . در نتیجه فریشتن

را در ردیف مریدان خاصه عماد کرمانی داخل میکند و نماید بتوصیه عماد میخواست هنگام مراجعت

بشیراز شیوه پدر اختیار کند و از غو بازار فسق و فساد را رواج دهد . در این شعر حافظ بزرگوار

ما حقه بازی عماد کرمانی را آشکار نموده و همچنین تنفر خود را از شیوه پدرش ابراز میدارد :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد      بنیاد مکر با فک حقه باز کرد ...

حافظ ممکن ملالت و ندان که در ازل      ما را خدا ز زهد و ربایی نیاز کرد

« عبید زاکانی » شاعر بدله گوی عصر نیز این موضوع را عنوان اثر معروف خود « روش

و گربه » قرار میدهد .

شاه شجاع از اهانت حافظ نسبت به ماد سخت خشمگین میشود و زبان اعتراض میکشاید و غزلهای

خواجه را تقبیح مینماید و در صدد تنبیه سخت و حتی قتل !! حافظ بر میآید . تصادفا حافظ در آن

زمان طی این غزل :

گر مسلمانان از اینست که حافظ دارد      وای اگر از پس امروز برد فردای

و قریع قیامت را مشکوک شمرده بود . شاه شجاع این غزل را بهانه قرار داد ، و میخراهد به هیبت

هتوان علماء و روحانیون را بر علیه خواجه تحریک کند و بدینوسیله تنبیهش نماید . خواجه حافظ از

این موضوع سخت بیمناک میشود و بر اهنهائی « شیخ زین الدین ابوبکری تاییدی » که در آن زمان قصد سفر

حج بشیراز آمده بود این شعر را اصلاح نموده و بدینصورت درمآورد :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت      بر در میگذم ای بادف و نی ترسائی

گر مسلمانان از اینست که « حافظ » دارد      وای اگر از پس امروز بود فردای

خلاصه بدینوسیله از دام شاه شجاع رهائی می یابد . در اینوقت شاعر شوریده دل ما در اثر بیمه پری

و ایراد گیری بیورد شاه شجاع رنجیده خاطر گردیده بود چه به صدق :

« هر که را پادشاه بیندازد      کس از خیل خانه نتواند »

تمام ارادتمندان و دوستان خواجه بواسطه همین بی‌لطفی شاه از وی دوری می‌جستند و در این موقع بود که خواجه برعکس همیشه که شیراز را خالرخ هفت کشور میدانسته و بسیار علاقه داشت تغییر رویه داده و بنا بر استدعای «شاه بچی» پادشاه زد که از مخالفین هم خود شاه شجاع بود به زد می‌رود و وجودگی خاطر شاعر از خلال این اشعار :

ما آزموده‌ایم در این شهر سخت خوبش      باید برون کشید از این ورطه رخت خوبش  
 ابدل صبور باش که آن یار تند خوبی      بسیار تند روی نشیند ز سخت خوبش  
 خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد      بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت خوبش

بخوبی احساس میشود همچنین عناد و سرسختی شاعر در برابر شاه شجاع نیز استنباط می‌گردد خلاصه شاعر ما آزرده دل از شیراز راه زد پیش می‌گیرد ولی برخلاف انتظار از شاه بچی نیز توجهی که بیاید و شاید نمی‌بیند و با این غزل این موضوع را گوشزد مینماید :

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن      در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن  
 گسویی بر رفت حافظ از پادشاه بچی      یار ب بیادش آور درویش پروریدن

ولی شاه بچی هم که مردی است و دنی طبع و د آزار خواجه وقتی نمی‌نهد و شاعر ما غزل دوم را در شکایت از بی‌مهری شاه برایش می‌فرستد ولی باز لطفی نمی‌بیند و اینجا برای اولین بار معنی غرت را می‌فهمد و اشکریزان می‌فرماید :

نماز شام غریبان چه و گریه آغ-آزم      بویه‌های غریبانه نصه پردازم  
 بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار      که از جهان ره و رسم سفر براندازم

آنوقت آرزوی برگشت بشیراز مینماید و تلب بر هیجان شاعر نرفته‌های درویش را بدین هذون بیرون میریزد :

خرم آنروز کزان منزل و برات بروم      راحت جانت طلبم و زنی جانان بروم  
 دلم از وحشت زندان سکندر (بزد) بگرفت      رخت بر بندم و تاملک سلیمان (شیراز) بروم

و همراه یکی از وزرای شاه بچی از یزد بزم شیراز خارج میشود و هنگامیکه بزدر در پشت گورد و غبار اسبها میگذارد این غزل را برشته نظم میکشد :

چرا نه در پی م-زم دیار خود باشم      چرا نه خاک سرکوی بار خود باشم

و پس از ورود بشیراز این اشعار را سروده بامرای شاه بچی می‌فرستد :

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما      آبروی خوبی از چاه زندان شما ....

در این هنگام «محمد شاه هندی» پادشاه دکن شاعر ما را توسط میرزا فضل‌الله اینجو بدربار خیش دعوت میکند و ضمناً وجه منتابهی نیز برای «خارج سفرش ارسال میدارد .

خواجه قسمت اعظم آن وجه را در شیراز بین فقرا قسمت کرده و خود از راه لار بطرف هندوستان روانه میشود و بقیه خرج سفر را از دوتاجر ایرانی «خواجه زین‌الدین همدانی-خواجه محمد کازرونوی»

قرض گرفته و بالاخره بجزیره هرمز میرسد ولی چون کشتی مسافرتش را مانند گردرفی دستخوش امواج دریا می بیند از دهشتش این غزل را به هندوستان فرستاده و خود شیراز باز میگردد :

دمی باغم - بر بردن جهان بکسر نمی آرزد      یعنی فروش دلق ما کزین بهتر نمی آرزد  
بس آسان مینمود اول غم دریا بیوی سود      غنط کفتم که بک موجش بعد گوهر نمی آرزد

«هندوشاه» والی هرمز از ورود و خروج شاعر آگاه نمیشود و موفقی خبردار نمیکردد که شواجه چند روزی از هرمز گذشته بود . تفه و هدایا از عقبش میفرستد و بهرمز دعوتش میکند و حافظ هر تیراه فرستادگانش را ملاقات کرده و این غزل را برایش میفرستد :

من که باشم که بر آن خاطر عطر گذرم      لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم  
همم بدرقه راه کن ای طایر قدس      که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

ولی بعدا حمل نامعلوم حافظ بیدار هندوشاه موفق نمیشود . بالاخره شیراز وارد میگردد و از رنج فر تیاوده گرفتار مامورین درگاه میشود ظاهرا طلبکاران شواجه بر علیه او انازه دعوی نموده و غیایا در پیش قضی محکومش کرده بودند و ناچار شاعر بخانه تورانشاه میرود و این نطه را در پاسخ دوستانی که مشتق دیدارش دهند بیرون میفرستد :

بمن سلام فرستاد دوستی امروز      که ای نتیجه کلاکت سواد بینا ای  
بس از دو سال که بخت بخانه باز آورد      چرا زخانه شواجه بدر نمی آئی ...

حافظ بس از این مسافرت تیر تمام مفری نیز باصفهان کرده و ظاهرا در آنجا خیلی رایش خوش گذشته است و از اشعارش نیز این حدس استنبط میشود ولی باز خط شیراز را بر هیچ جامی ترجیح نداده و باهمه اینکه در اصفهان خیلی خوش برده است در این شعر شیراز را ستودا است .

وصال او ز عمر جاودات به      خداوند مرا آنده که آن به  
بداغ بندگی مردن بر این در      بچان او که از ملک جهان به  
اگر چه زنده رود آب حیات است      ولی شیراز مسا از اصفهان به

ناچار بواسطه طول صحبت از جزئیات زندگانی حافظ صرف نظر کرده و فقط بکلیاتش بپردازیم .

### خانواده شواجه حافظ :

راجع زندگانی داخلی و خانواده حافظ هرچه در تواریخ است حدس و گمان میباشد چون اطلاع صحیحی در دست نیست . گویند شواجه دو برادر داشته که پس از فوت پدر آواره شدند و در دیوان حافظ ماده تاریخی فوت یکی از برادرانش را میرساند و مطابق سال ۷۷۵ هجری میشود :

برادر شواجه عادل طالب شواه      پسر از پنجاه و نه سال از حیاتش  
بسوی روضه رضوان سفر کرد      خدا راضی ز افعال و اصفاتش  
«خلیل عادلش» پیوسته برخوان      و ز آنجا فهم کن سال وفاتش

ظاهرا شواجه تا او احوط عمر بملت وضع مادی یا گرفتاریهای دیگر مجرد زیسته . در این غزل آرزوی اختیار همسر میکند و میگوید :



در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی | خرقه جانی کرو باده و دندر جانی

دل که آینه شایسته غباری دارد | از خدا میظام صحبت روشن رایی

از این غزل چنین مستفاد میشود که حافظ بدوشیزه‌ای علاقه مند بوده و خانواده دوشیزه از داشتن

داماد بیسروسامانی؛ خودداری میکردند. اگر افسانه اینکه: معشوقه حافظ شاخ نبات نام داشت

حقیقت داشته باشد باید گفت با او ازدواج کرده زیرا در جواب دعوت درستان عیش و عشرت میگفت:

مرا شرطیست با جانان که تاجان در بدن دارم | هواداری کز بیش را چو جان خویشین دارم

مرا در خانه سروی هست کاندل سایه قدش | فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

واز این شعر:

(اینهمه شه دو شکر کز سختم میریزد | اچر صبریست کر آن شاخ نباتم دادند)

باید قاعدتا افسانه حقیقت داشته باشد. حافظ از این ازدواج فرزند یا فرزندان بوجود آورده

چنانکه در تاریخ (فرشته) مینویسد:

«حافظ را پسری بود شاه‌نعمان نام که ب تجارت بی‌داغنه و در هندوستان فوت کرده است و در

برهان پور مدفون است» البته خواجه نیز باین موضوع اشاره‌ای کرده و از مرگ فرزندش تاثر رانش را

ابراز داشته.

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است | بین که در طابقت حال مردمان چو نیست

بیاد لعل تو و چشم مست می‌گسوت | ز جام غم می‌لعلی که میخورم خونست

از آن زمان که ز چشم برفت رود عزیز | کنار و دامن من همچو رود چو نیست

و همچنین شاید این غزل را در آرزوی مراجعت فرزند سروده باشد:

یارب آن آهوی مشکین بخن باز رسان | وان سهی سرو چمن را چنت بازرسان

دل آزرده مسارا بنسیمسی بنواز | یعنی آن جان زتن رفته بشن بازرسان

آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب | هم‌رادش ز غریبی بوطن بازرسان

از مطاع غزل دیگری برمیآید که بایستی حافظ فرزند دیگری داشته باشد که او را بکتب پورده

و آرزوی نیرغش را در سفر میپروانده:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند | چه دید اندر خم این طاق ننگین

بجای لوح سیمیت در کنارش | فلک بر سر نهادش لوح ننگین

این غزل غم‌انگیز را هم شاید در مرگ یکی از فرزندان او سروده:

لمبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد | باد غیرت بصدش خسار برایشان دل کرد

طرطائی را بخیال شکری دلخوش بود | نساگش سیل فناقتش ابل باطل کرد

قره‌العین من آبت میوه دل بادش بساد | که خود آسان شد و کار مرا مشکل کرد

ولی شاعر بزرگ ما مصیبت بزرگ‌تر را بچشم دیده است که مرگ همسر عزیزش بوده و از قرائن

برمیآید که همسرش فاضله‌ای بزرگوار بوده چنانکه گوید:

آن یار کزو خانه ما جای پری بود      سرتا قدمش چون پری از عیب ری بود  
 دل گفت فروکش این شهر ببویش      بیچاره ندانست که بارش مغری ود  
 بیشتر از این شرحی که درباره خانواده خواجه حافظ گذشت در هیچ تواریخ اطلاعی درد ت نیست .  
 بقیه دارد

## قدت اشعار

# گـ کـ اش !

کاش بودم اشکری افروخته در مجهری      در شب تیره فروزنده ، چو تانان اختری  
 سرخ رو ، دلگرم و تابنده ، درخشان منظری      گرم میشد در جوایم ، گلمنداری ، دلبری  
 تابشی از من بروی مهوش او می فتاد  
 پرتوی از وی بتابیدی برویم آشکار !  
 کاش بودم قطره آبی ، بنام شبلی      عمر من بودی بسی اندک ، سحر گاهان ، دمی  
 آن دم خورش ، با گل زیبا بسر میبردی      حقه گل بسترم بودی و بودم بی غمی  
 یکدم خوش زندگی ، ز آن پس در راه دوست  
 میشدم پیوسته بردریای وصل کردگار !  
 کاش بودم دقتی دردست یازمهربان      خاطرانش را بروی من نوشتی هر زمان  
 لبس میکردی و میماندی بروی من نشان      در برش با خاطرانش کامگار و کامرانت  
 قطره ای از دیده اش گرمی فنادی روی من ،  
 می مکیدم قطره افتاده از چشم نگار !  
 کاش بودم باد در هر سو بود ، جای پای من      باغ و گلزار مصفا بود و بستان جای من  
 میرسیدی هر طرف ، انفاس بهجت زای من      جای من بودی زمانی زلف مه سپه ای من  
 بادب بر طره او میکشیدم ، دست خویش  
 بر سرش گلبرگهارا خوش میگردم نثار !  
 کاش بودم تابناک آینه ای ، دردست یار      عکس او پیوسته بودی در دل من آشکار  
 چهره دلبندا و بودی برابر ، در کنار      بیگمان ، بادیدم لبخند میزد آن نگار  
 چونکه من آن لطف و زیبائی نشانش دادمی  
 راضی از من میشدی پیوسته با من کامگار

کاش بودم دلنشین، روانه‌ای بر روی گل / گناه میرفتم بسوی شمع و گاهی سوی گل  
مست و مدهوشم، بیکردی بک آن، بوی گل / میشدم پنهان، نمیدیدی مرا، کس تری گل

نه غم از گرمای تیروناغم از سرمای دی

عمر من بودی فقط بک نصل : ایام بهار !

کاش بودم مرغی آزاده خرم در فضا / دور از هر تیرید و بند و دور از هر بستن  
پر زنان، شادی کنان، چه چه زنان اندر هر / گرد آن غفلت گرفتنی نیز، شاهین از نفا

لست بک لحظه آزادی و شادی خوش بدمی

صید شاهین بودن از لیر که دست غم شکار .

کاش بودم شهرنغزی، چاه عشق و وحال / مـیرمیدم بر لب بارم ز روی احتیاج  
اوه را میخواند گامی، بانس بودی مقال / منت در آنجا بی رقیب و بی خیال و بی میلان

بوسه هائی میر بودم از لب شیرین او

میشدی در اختیارم آن قلوب، بی اختیار!

کاش بودم نغمه چنگی و آهنک رباب / بک و بیقید و معفا چون شعاع آفتاب  
میدویدم هر طرف با ارتعاش بی حساب / گوشه‌های عاشقان از اهتزازم ذوق رباب

یار با من راز هائمی داشتی آنکه بقین

با وضالم شامان و با خیالم بیقرار !

کاش بودم گلبنی، شاخ گلی، با باجلی / کاش بودم دسته سبز گیاهسی، صنبلی  
کاش بودم دست یار خوبشتن، دسته گلی / دست دلبر ساغری، در ساغر موش، ملی

با دین خوش آرزوها، کاش میگویم بسی

از همین ( کاش و اگر ) در زندگانی بیشمار ! . .

امید



به منظورهای نریتی و اجزای

## مناظره سعی و بخت

صغی و هم

هزکز دل از تصادف موهوم شاد نیست

فاکرده کار هیچ کسی را مراد نیست

بی هرهی سعی کسی اوستاد نیست

کسب کمال راست بهین رهنما عمل

**بخت**

گر بخت بد بود همه ای سعی باطل است  
از بخت بد فتناده بصد گونه مشکل است

ایدل مراد توهمه از بخت حاصل است  
بد بخت گسر مدام بود کار او تلاش

**سعی**

نادان شد آنکه از عمل و کار عازر کرد  
«مزدان گرفت چن برادر که کار کرد»  
کز تنبلی وراحتی ایدل فرار کرد  
تاسمی در بهار نه آن بی شمار کرد

تکیه بسی باخرد و هوشیار کرد  
سود از عمل بدان چه بسی خوش سرورده اند  
اندراقل گرفت کسی شاهه مراد  
در لانه خوش نغفت بیدیه مورچه

**بخت**

بی رنج و سعی مالک ملک و پناه شد  
محصول رنج بی زجه بخت سیاه شد  
شیرینی حیات بی العقی تباه شد  
پس در نتیجه عملش اشتباه شد

پس مانزده صاحب بخت و کلاه شد  
و ان دیگری بفاقه بسی کار سخت کرد  
شبهها نغفت از تب کار و رنج تن  
کرسود کار تا ببرد مزد کارگر

**سعی**

بی رنج و سعی مفت گچا کس نور گرفت  
محصول دست رنج دگر بود بر گرفت  
پس در نتیجه حاصل کار است در گرفت  
قانون ارث بود پس از پدر گرفت  
اخلاف او بنوبت از همه دگر گرفت  
بی آنکه رنج و کوشش بسیار سر گرفت  
ز اخلاف او طبیعت سیم و گهر گرفت  
یکسر هر آنکه راحت و خراب و خیر گرفت  
باور مکن که مزد نقطه بخور گرفت  
پس اختیار مازچه رنگ دگر گرفت  
با کار خوب مزد توان بیشتر گرفت  
کز تنبلی و مفت خوری بارو بر گرفت  
تنبیل فقیر و ناز و نعم کارگر گرفت

تعبی نگاشته جهان کیست بر گرفت  
وانکو که رایگان بهقامی رسید هان  
وبت نیز رنج ببرد و دیگری خورد  
کی رایگان رسید کسی را مقام و مال  
بازار پر نمود همی تکیه بر عمل  
افسانه گفته اند گدا پادشاه شد  
وانکس که مال یافت ولی مفت خورد و رفت  
نام از حیات خویش کجا دیده می گذاشت  
هر کس بقدر سعی برد مزد در جهان  
گر بخت بود جبر بدهی خلقت بشر  
آزاد کیست خلقت تو در قبول کار  
دانی چرا گم است همی دست در بقل  
تقسیم گشت قنر و تقم میان خلق

**بخت**

ملك و مقام را ندهد چرخ را بگان

خود اشتباه بود در این حرف بی گمان

بسها مال و نعمت و نازجهات رسیده  
خوش خفت و خوردراحت و بی رنج و سعی کسب  
با بخت خوش بسی که بشاز و نعم زیست  
عمرش بسر رسیده و غم از نیک و بد نداشت  
زرین کمر غلام بخدمت همی گماشت  
خوش بگذرانده مرشب و روز و صبح و عصر  
همراه بود چرخ و او در مراد وی  
نامی هم از زود روز فلک مانده زان اوست  
و اندیکری که می نمود و تمب کشید  
ناز و نعم کجا و کجا زار کار کس  
از رنج کار تن بودش لاغ-رو ضعیف  
پایش برهنه یعنی در ماه تیرودی  
جز دود آه نیست هم از روزنش بلند  
گر رنگ چهره سرخ نماید عجب مدار  
تا زود روی دیده نگردد چشم خصم  
آن تاولی که رکف دستش بود پدید  
کی جامه نوی بخت کارگر بود  
نشینده ام بعد فقیری که در زنده  
کرته کنم کلام جزان نیست جان من

سوم

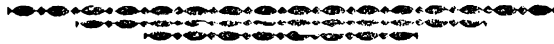
همت ز سعی خیزد و از کار پر دلی  
با شادی و فرح توانی سعی به-ز  
مقصود نماید من پیش چشم تو  
هر گویز و ناز رسد چاره نیست زان  
منم کجا و راحتی و خورد و خواب بس  
در کوشش اند روز و شب صاحبان مال  
با تنبلی و مفت خوری میشود تمام  
زرین کمر غلام بخدمت کسی گماشت  
سینه بچام اسب کسی داشت زبیران  
مطالب هر کس نرسد جز بسی وی

بی آنکه کوششی بود ایدل در آن بیان  
پیامد دور راه طبعیش سالیان  
با صحت و سلامتی و عیش و شادمان  
پیمانه خورد شاد و نخورد انده جهان  
سینه بچام داشت همی اسب زبیران  
باعیش و نرش و مستی و باخر می چنان  
همواره بود میل و راه دوره زمان  
با بزل پول در ره احسان بان و آن  
از دور روزگار بنالیده جاودان  
کز خستگی تن نکند خواب در شبان  
وزاستم زمانه همی خسته اش روان  
سربی کلاه باسی فروردین و ایدان  
جز فقر و فاقه نیست بدر خانه حکمران  
باخوت دل زداید از چهره زعفران  
با خود زبون نباشد در پیش دوستان  
بر بینوا پیش تو همین باسی این نشان  
چین آفتاب هست همین نکته خود بیان  
از خانه صاحبش نرسد حکم بر مرآت  
در سختی و فشار بیک کارگر جهات

از کوشش است نیل بهر گونه مشکلی  
جز آنکه پاره پاره کنی قید کاهلی  
ب-رنج و کار تا نماندنی نماید بی  
در کار و بار خویش نماید تاملی  
کین شیوه بی روی نکند غیر جاهلی  
از بخت دم مزن چه خوشی و چه مقبلی  
هر ثروتی کز عقل ندادد م-وکلی  
کاندر تلاش و کار نبودش تزلزل می  
کز هر رزق راه برفته منازل می  
کواشکی می که ب-ر شده بی تاولی

در آن خود نیست بجز فکری باطنی  
حقا در این قوله نکریدی تعلی  
در چشم کارگر شود از وی توغافل  
از انقلاب دهر نه بینه تبدلی  
بر مشکلات دهر مرورا تحملی  
از بهر نیل مقصد وی را وسایلی  
آردی این چنین ز حد افزون دلالی  
کی بحث مامیان فقیر است و مفضل  
از حارثات دهر گرفته است ساحلی  
از سعی و رنج خویش نمی گیرد حاصلی  
نی نیت و نی تصاف نی خواب و تنبلی  
موهم دان چه بخت و چه اقبال و مقبلی  
بقیه دارد

هر کس که تکیه کرد بیخت و تصادفات  
گفتی خرسی کجا و کجا زار کارگر  
آن خواب و راحت کنی که بشر آرزو کند  
جسمش صحیح و سالم و روحش پر از نشاط  
رخساره ارغوانی و بازوش بسی قوی  
آن تا ولسی که در کف دستش بود پدیده  
گفتی که کارگر بودش جامه بس کهن  
بسیار کارگر که فقیر است یا غنی  
هر کارگر که سعی و تلاش است کار او  
و انکوز کار بر الهی سعی مقصدش بود  
مقصود ماست برادر مراد دل  
در آخر کلام نصیحت کنم نپوش



### بهدت خامه یار

## تشریح به مجله و اشعار هوشیح

حمیده است خصال تو در ره اصلاح  
سپنج روز جهانیت بی ثبات و اساس  
یقین که نیست بغیر از سعادت ابائی  
نیاید بیایان جز بقوه ایمان  
از این جریده که ایزد دهدش عـ و بقی  
مدد دهند و حمایت کنند با انلام  
یکانه آرزویم این بود که لطف خدای  
در این مجله که (من جد گفتا اندو جد)

حمیده خصلت ای شاعر حریص فلاح  
سزد که نام نکو جوئی و تناو سپاس  
یکانه آرزوی تو از این سپنج سرای  
نظیر (نشریه فرهنگ) و استواری آن  
امیدوار چنانم که زمره ادبـ  
مضایقه ننمایند و از ره اکرام  
یکی منم که بکم مابگی دانش و رای  
دهد مرا شرف یاری - افخار مدد

## (( جنبش ملی ایرانیان بعد از حمله عرب ))

- ۲ -

اقوام دیگری غیر از ایرانیان که بسرنوشت ما گرفتار شدند یکبارہ نابود گردید و امروزه از نژاد و زبان و تمدن ایشان اثری نیست ولی ایرانی هنوز مانده و خواهد ماند . صفحات درخشان تاریخ کشور ما ثابت مینماید که تفاوت بزرگی در بین ملت ایرانیت و سایر ملل است ایرانی در موع بروز حوادث بزرگ ظاهراً سر تسلیم فرود میآورد ولی بساطناً دست از اندیشه خود بر نمیدارد بقول استاد نفیسی « با آنکه در ظاهر بردبار و ناتوان است در باطن دصرت و پایدار است و توانائی بزرگ در حوصله خود اندوخته‌اگر امروز نتوانست فردا و اگر فردا نتوانست روزی بر خصم دلیر میشود و کینه‌دیرین را می‌ستاند »

فراسه ، تیز بینی ، دور اندیشی ، موقع شناسی ، یکی از خصائل ملت ایران است که با تعصب شدیدی نسبت بیاد کاریهایی نیاکان خود آمیخته و دیار خود را از میان گردابه‌های خون و تندباد های حوادث تا با امروز باقی نگه داشته و بدست ما برده است .

خلاصه کلام انتشار دین اسلام بنیان تشکیلات اجتماعی ایرانیان را از گون ساخت - تاثیر دیانت اسلامی در ایران و تفریق آداب اسلامی بر آداب ایرانی چندات طول نکشید زیرا بزودی بهد از غم حکومت خلفای راشدین حکومت بدست بنی امیه افتاد ایشان عنصر عربی را بر مسلمان غیر عرب رجحان و بزرگی بخشیدند . خود را اشرف قوم جهان دانستند از لطایف تمدن و علوم و صنایع غافل بودند . بمقتضای تعصب قبیله‌گی و خودخواهی خانوادگی تمخواستند در مقابل تمدن ایرانی اظهار عجز نمایند عربها با ایرانیان در این عهد آشنائی نزدیک پیدا کردند کم کم از وسعت علم و صنعت و عظمت تمدن و پاکی اخلاق ایرانیان آگاه شدند و دیدند در هر چیز که لازمه جهانسازی است ایرانیان قرن‌ها پیش هستند . بس از یکطرف به تقلید از ایرانیان می‌پرداختند مثل تشکیلات دفتتری و ضرب سکه و غیره و از طرفی بخوار کردن ایرانیان همت گماشته و حمه خود را از ایشان تسکین میدادند . می‌توانیم بگوئیم که در موع تسلط عرب حکومت معنوی و حقیقی در دست ایرانیان بود زیرا نازیان از اداره متصرفات خود عاجز بودند و برای و دستور مشاورین و عمال ایرانی خود کار میکردند . سلیمان ابن عبدالملک که یکی از خلفای اموی است میگوید « عجب دارم که ایرانیان هزار سال بر دیا حکمفرمایی کردند یگروز بر ما مسلط شدند و ما در صد سال حکومت خویش از آنها بی‌نیاز نیستیم »

با اینحال بنی‌امیه در دوران خلافت کوتاه خود بر ایرانیان بچشم حقارت می‌نگریستند همیشه تقدم با عرب بود بایرانیان لقب موالی یعنی بندگان داده بودند هنگام جنگ عرب سوار بود و موالی ( ایرانیان ) پیاده مکرر دیده میشد که موالی را مجبور می‌کردند تما زنش را طلاق دهد تا عرب باوی ازدواج کند.

هیچ حقوقی بر ایرانیان قائل نبودندو حتی با ایرانیان مسلمان هم رفتار بندگان میکردندنوامیس ملی و اجتماعی مارا با نظر حقارت می‌نگریستند در تمام کارها خودرا بچشم غاب و ایرانی را به دیده عقارب می‌نگریستند .

شدت همل عرب و تعدی حکام آنها کرد را باستخوان رسانیده بود چون شکایت بخلافت اموی می‌بردند اورا بیشتر در خوار کردن ایرانیها چاهد می‌یافتند بدبهبی‌است برای يك ملت‌مدمن که نوای مادی و معنوی خویشرا درراه پیشرفت تمدن صرف کرده و از مظاهر مدنیت خودسایرین را نیز بهره‌مند ساخته است بگردن نهادن فرمان قومی بیگانه بزرگترین مصائبی است علمی‌الخصوص که قوم غالبرا از لحاظ جهاننداری و مدنیت از خود عقب‌تر بینند.

يك چندی پیکر ملت ایران نتوان شد پایتخت بزرگ و باشکوه ساسانی باآتش تعصب مهاجمین سوخت و خاکسترآن بر تمدن خیره‌کننده ایران‌نشت و ظاهرا ایرانی چشم‌از استقلال خودپوشید اما در زیر خاکستری که ازبیداد مهاجمین با پیکر ملت‌نشسته بود آتش سوزانی در حال اشتعال بود و منتظر بادمناسبی بود تاخاکستررا دامن‌زند و-انقلال از دست‌رفته‌را بازآرد .

تدریجا ملت ایران نتایج و خیم تسلط بیگانه‌آشنا شد رفت‌رفته از خواب سنگینی که درآس- هوج و مرج اواخر دوره ساسانی تولیدشده بود بیدار گشت و بیاد عظمت و شوکت دیرین افتاد وضعیت دیروز را با امروز منجید آتش دیرینه مشتمل شد-صومت ارانی باعرب که مدت‌ها زیر پرده بو-آشکار گشت و جنبش ملی ایرانیان برضد اعراب از این تاریخ آغاز شد .

تمام ملت ایران بار دیگر بهمان ستند که ازهر راهی که بتوانند بیشتر از این نگذارند اعراب بر جان و مال ایشان فرمانروائی کنند تاچونیکه ممکن بود درمبدانهای نبرد جافشانی کردند پس‌از آنکه از جنگ نومید شدند از راه دیگر رخنه دربارگاه‌خلافت افکندند و این‌فکر در نهاد ایرانیان رسوخ‌بانان که سلطه عرب‌را جز بنام عرب نمیتوان انداخت از اینرو گروهی گردآل‌عباس را که خلافت را حق خود میدانستند گرفتند و بسررداری انومسلم خراسانی بطرفداری از خاندان آل‌ویه برخاستند و در ضمن طرفداری از مظلوم مقاصد سیاسی خودرا پیش‌بردند .

از خوشبختی در قرن دوم هجری که خلافت آل مروان بمنتهی درجه نظمت خود رسیده بود و خنق‌ای عرب بر يك دنیای بزرگی از هند تا اروپا و از دریای سیاه تا سودان حکومت می‌کردند- آشار ضرف در حکومت آنها پدید آمد و زمینه تجزیه عرب فراهم شد در ایندو قرن علاوه بر ایرانیها و سایر ملل تابعه حتی آل عباس و آل‌علی که هر دو از بنی هاشم بودند و خلافت را حق خود میدانستند از خلافت بنی‌امیه منزجر بودند و در این صدد بودند که حق خود را از بنی‌امیه



بگیرند برای انجام این امر روی بطرف ایران نهادند زیرا بزرگان آل عباس از تنفر و کینه شدید ایرانیان نسبت به بنی امیه آگاه بودند و میدانستند که قوی ترین دشمنان بنی امیه ایرانیان اند لذا اول بار مبلغین آل عباس بطرف ایران آمدند و ایرانیان همینکه دعوت آل عباس شروع شد بنفاق و اختلاف رای دولت آمروان آگاه شدند در زیر پرچم مخالفت گرد آمدند و شکافی در آن سداختند خلافت که تصور میکردند بر کرد خود کشیده اند افکندند و تجهیزات علنا برضد بنی امیه شروع شد چنگ معروف «زاب کبیر» بسرداری اومسلم خراسانی تاج خاندان اموی را واژگون ساخت .

چنگ زاب کبیر تلافی و انتقامی بود که ایرانیان بعد از تحمل یکصد سال مصیبت و مظلومیت در احوال چنگ قادسیه که تخریب و تاراج ساسانی را واژگون ساخته و در حقیقت بامداخله در چنگ و بشکل طرفداری از آل عباس سلسله عربی نوادی را که مدت یک قرن بر آنها حکومت داشتند از میان برداشته و چنانکه ذیلا بهر ض خوانندگان گرامی میسرانم این چنگ مقدمه استقلال ایرانیان و خلاص از دست اعراب بود .

فتح زاب کبیر اگرچه غلبه یکی از خاندانهای عرب بر خاندانهای دیگر از هرب است ولی در واقع نصرت عنصر ایرانی بر عنصر عرب محسوب میشود رچنان شکست نهادند بشما راست از این تاریخ در حقیقت ایران استقلال خود را شروع کرد و دولتی تشکیل داد که اگرچه صورتاً عباسیان بودند ولی در واقع بدست ایرانیان اداره میشد و راه باز شد که نهضت های سیاسی و دینی بعمل آید و منجر بتجزیه عرب گردد .

دوره خلافت عباسیان عهده ملی و پیشرفت ایرانیان بود در این دوره ممالک پنهان و اسلام از آقیانوس اطلس تا دیوار چین بارانده و سیاست وزرای ایرانی اداره میشد در تمام کارهای کشوری و لشگری و حتی در آداب و رسوم خلافت رویه و آئین ساسانیان اعاده و حکم فرما گشت و شکوه دربار ساسانی بار دیگر تجدید شد مرکز خلافت از شام به بین النهرین یعنی نزدیک بابتخت دولت شاهنشاهی ساسانی انتقال یافت آداب و رسوم ایرانی تمدن و منزلت فرق العاده یافت در این زمان کار رواج مراسم و آداب ملی ایرانیان بجائی رسید که خفای عباسی بتقلید شاهان ساسانی ایام نوروز و مهرگان را هید بگرفتند و دادگستران و اعیان و بزرگان عباسی کلاه ایرانی بر سر نهاده و با لباس رسمی می پوشیدند و موسیقی و شعر و آداب ایرانی در دربار عباسیان مایه تزیینت روح تازبان بود ایرانیان هوشمند با حیای علوم و ادبیات ایرانی تشویق شده اکثر کتب فلسفی طبی و ریاضی و علوم را رایج و دیگران را از پهلوی بهر بی ترجمه کرده بنیان تمدن نوربانش جدید را که در تاریخ جهان (تمدن اسلام) موسوم گردیده بود نهادند .

بقیه در شماره آتی



# صائب تبریزی و کیفیت پیدایش قبر او

- ۲ -

این اشعار را ادیب دانشمند احمد کلچیت دبیر اول انجمن ادبی فرهنگستان در سر قبر صائب بنامیده پیدایش قبر وی سروده‌اند :

روان خاک تو از هر دو دیده جو کردم  
خاک تربت پاکت که قبله گاه من است  
چو بود لوح تو از تند باد حادثه جو  
بباغ تکیه ز محرومی و غریبی تو  
حدیث طره ایوان سر شکست ترا  
زدستبرد زمان خواهم مصون خاکت  
خجل ز غفلت اهل زمان شدم کلچیت

مزار پاک تو بسا اشک نشسته و گدازم  
چینت سودم و تحصیل آبرو کردم  
بزیار خاک مزار تو ساجو کردم  
چو غچه سر گریبات خود فرو کردم  
چو دیدم اهل آل شرح مویه و کردم  
ولی دریغ که بیموده آرزو کردم  
خاک تربت صائب دمی که رو کردم

متأسفانه تاکنون ساختمانی برای آرامگاه این شاعر بی‌نظیر نباشد. سابقاً در روزنامه «ماخواندیم» که هفتگی باصفهان رفته که برای ساختمان مقبره وی مخارج تعیین نمایند که اقدام شود امید است در آتیه مقبره مناسبی بالای قبر وی برپا شده و الی لایذ بایدار همانند چند بیت از شار بر گزیده و يك فقره از آثار نثری وی نوشته مقاله خود را ختم نموده مولانا صائب جل زبانی بکشیدن غلیبان داشت و همیشه میگفت اگر تنباکو کشیدن نباشد چرا کسی سر از خواب برسد و این مکتوب را بیکی از دوستان خود در تعریف غلیبان نوشته:

شدم لب بیاله ز آب شراب تلخ  
گدازم بدود تاخ قناعت ز آب تلخ  
روزها است که این سودازده دودمان بینش و این سیه نامه قلمرو آفرینش کردن اطاعت  
از خط جام و دامت رغبت از شرب مدام کشیده . در حلقه سلسله مویان و دایره ستاره سوختگان  
تنباکو درآمده مینای می را بر طاق نسیان گذاشته بر دیده ساغر را نمک فراموشی انباشت از آتش  
بی‌دود می بدود تنباکو چشم دوخته و از آواز مطرب بغافل غلیبان قناعت کرده

آری چو فرو رود کسی را خورشید  
در پیش نهاد بجای خورشید چراغ  
اگر زربن گیا کوبش رواست ، و اگر مهر گیا خوانش سزا ، که سر پنجه تصرفش رخنه  
در درون خاص و عام درانیده و گاه شمله دلفریش زر طالبان را از فکر کیدیا هانیده تخم محبت  
دلنشین سویدارا سینه آتش غیرت سوخته و زلف عنبرین دودش کمند رغبت در گردن جان انداخته

هر فحی که فرو مبرود مده حیات است و چون برمیآید مفرح ذات هزار ذنابیت که در چهار  
 موسم نغمه سراست یا مرغ دست آووزی یا ماهی شست آشنا سمندهیست کلاه گوشه آتش بر سر  
 شکسته یا پروانه ایست نامه شمع بر پرو بال بسته طوطی آئینه روشنی دلان است باطوارس ریاض جان  
 بلبلیمت آتش منقار یا کلیت بلبل گفتار آتش زبانیت طومار دعوی کشاده یا معنی بیچیده ایست  
 در افواه فزاده قبه های آتش پرست نیست با برک عیش تنگدستان امنقراره چه میگویی آتش رویت  
 که پرده حجاب را چون بربروانه میبوزد هنگامه گرم سازی است که چراغ عیش را بر میانزدوزر  
 سردی هوارا تریافت و چون عشق بخیزن گرمی مشهور آفاق از هملی چاشنی مکیده و چون شیب  
 پیور شکرها رسیده با مخاران هم مشرست و با صومعه داران هم مذهب بند زبان سیاه درونانست  
 و مهر دهانت عیب گویان سلسله بزم نشاط است و شیرازه بنده مجموعه انبساط شمع خلوت تنهایی  
 است و فروغ چاغ آشنائی معک صحت مزاجست و سرمه کش دیده ابتهاج در تنهایی دمساز است و  
 در انجمن هم آواز خاکسترش مرهم ناصور است و دود ضبرینش سرمه کش دیده نورکنگی است گویا  
 و یا خاموشی است سخن را در مجاس آرائی شیشه بر سر می شکسته ، در انجمن افروزی ز بار شمع آتش  
 نفس بسته ، دایره دور از گردش از بی اعتبار سلسله مسلسل از جنبش او پایدار با سنبل زلف هم  
 پرواز است و با گل رخسار نظر باز نفس عیسوی دم همت ازو گیرد و خاتم ملیحانی نقش فرما را و می  
 از او پذیرد علم گاو بانی از او سر فراز است و کوس صاحبقرانی او بلند آواز کند دودش کلمو  
 گیرتر از زلف کردن کشان و سنان نیش دلربا تر از غزه خوبان همائی است سایه اقبال بر سر ماخا کیان  
 انداخته و افسردگان سرد نفس را گرم محبت خود ساخته فیروز چنگی است که نصرت علم ازوست و  
 هلمگیری که نفس صبحدم ازو ناطق او غفلت زدگانرا زیات تذکر جلی گشوده وصامت او نفس  
 سوختگانرا ذکر خفی داده همراهی است بی نطق هزبانیت گرم رفیق لایبالی است که آتش را  
 چون آب می نوشد و بی تکلفی است که با همه کس گرم میچرخد شرابی است مصفا از آلابش خملو  
 و سلیه نی است بر باد پای نفس سوار ثبات قدمی است که اگر نمی در ناخنش کنند پای از دایره  
 ادب بیرون نمیگذارد و سوخته جانیت که اگر آتش در گزیبان اندازد نفس سرد از شکایت بر  
 لب نمی آرد همانا بلبل آتش نفس شیراز این مطلع را در شان ارقموده

دلم روده لر او وحی است شور اکیز دروغ وعده و نقال وضع ورنك آمیز  
 چندیت از اشعار برگزیده و حکمت آمیز وی نوشته میشود .

## در مذمت شراب گفته

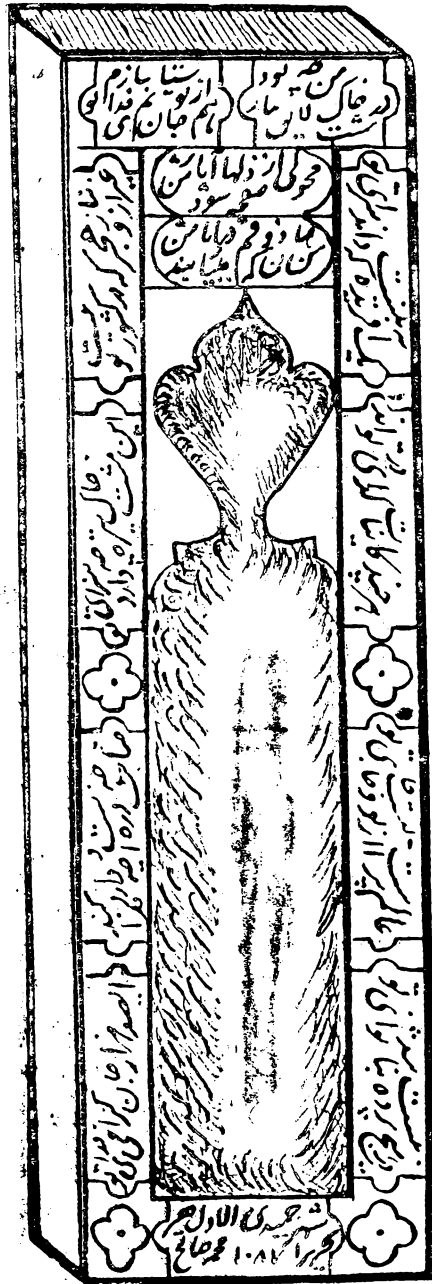
بدوخ بیرونه این غافلان از راه آب آخر  
 این صبح را تصدور مهتاب میکنی  
 در شیر زندگانی خود آب میکنی

نمیدانند اهل غفلت انجام شراب آخر  
 در پیری از نیکب می نساب میکنی  
 عوبت مفید گشت هنوز از شراب نساب

## از اشعار متفرقه صائب

ز نیل میگذرد هر که این صفا دارد  
 که خسروقت گردد هر که باس آبرو دارد  
 که روی مردم دنیا دوباره خواهم دید  
 همین بس است که فارغ ز بد و وادیده است  
 پیشانی گشاد بیابان — آرزوست  
 پایوس سیل از بیخ افکنده دیوار را  
 یل بسته ای که بگذری از آروی خویش  
 روز گاری خاک خورد آخر بخود پیچید و رفت  
 تیغ این همواری از سوهان ناموار یافت  
 گر بروی از خورد بازین قافله ای نیست  
 نهادم روی بر روی گل و از خوبشتر رفتم  
 نعم برون منه از حد خویش و سلطان باش  
 پرش چشم خود از عیب خلق و هر یان باش  
 امر قبول مکن سرو ان گلستان باش  
 کرد یک دیدن ز صد نادیدنی آماده ام  
 که نصیب ترز گردون همه یک نان باشد  
 باریکتر ز موی میان است گردنم  
 هر شکستی که بهر کس رسد از خوبش است  
 کین خوات تهنی حاجت سرپوش ندارد  
 ده در شود گشاد شود بسته چون دری  
 هر طفل نسی سوار کند نازبان اش  
 و گرنه بسته و بلند زمانه سوهان است  
 نمیزانند دری را که از برون بسته است  
 آفرین که در لباس دعا کرده ای بی  
 ورنه هر تغلی پای خود نمر می افکنند  
 منز آخر بر شکستن میدهد بادام را  
 رشته از گوهر ندارد بهره جز لاغر بدن

هر آستی ز فلک پیش میتوان ایستاد  
 هر جز آب رخ نمود بر آب زندگسی صائب  
 چرا بروزیات نمی که هست اینست  
 در شهر دور شده با کفایت همچون  
 صائب دلم سیاه شد از تنگنای شهر  
 هر تواضه های دشمن تکیه کردن ابله است  
 دست طبع به پیش کسان میکنی دراز  
 هر که آمد در غم آباد جهان چون گرداد  
 باغ زند و بست عالم شکوه کفر نعمت است  
 جوی گل و باد سحری درس را نمند  
 جویت صبحدم گریان چو شبنم بر چمن رفتم  
 جزون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  
 گدای جامه به از پرده پوشی خاق است  
 چه بهال خم از بار منت نمر است  
 از بزرگان دیدن در ان مرا دل سرد خواست  
 همچو خورشید بذران جهان قسمت کن  
 هر طینت ملایم منت نیست سرکشی  
 همیشه نزد بکتر از سنگ ندارد خویشی  
 بردار کلاه نهی از سر بی منز  
 بیکشت ترجمان زبان است لال را  
 خرمی زعد میر که چو دندان مار ریخت  
 خواد سخت تو سوهان به بود لبی گیرد  
 خموش هر که شد از قال رقیل وارست  
 گفتا پسر که پیرشوی گفتی ای پسر  
 خوردستان را باحسان یاد کردن همت است  
 آدمی را دشمنی بدتر از بیاباد ز عقل  
 هیست مغلس از قرب اغیا جز بچرتاب

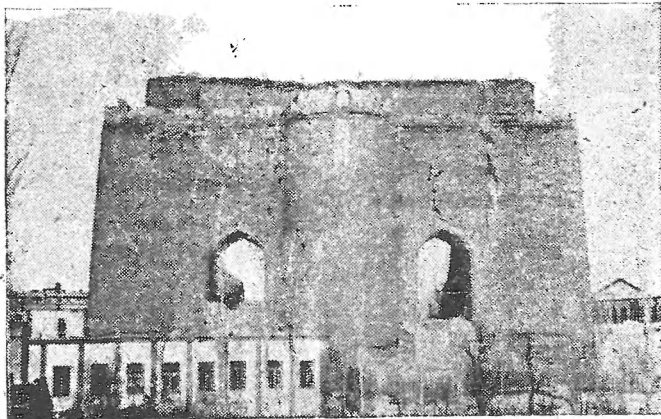


صائب  
تبریزی  
در اصفهان

نقش  
سنگ  
لحد

# ابنیه تاریخی آذربایجان

ابنیه تاریخی استان آذربایجان اغلب از آثار دوره ساسانی و صفویه بوده و پادشاهی شاهکارهای معماری و تزئینات و کاشیکاریهای ذقیمت میبازند .  
 در دوره ساسانی هر چند که پس از مدتهاقتل وفات و ویرانی در ممالک نوار شمالی مدهای از سلاطین و فرمانروایان شرقی هواخواه و در دستدار صنعتش مساجد و مقابر و بناهای دیگری از خود یادگار میگذاشته  
 ولی در اثر فقدان قدرت روحی و مادی در مردم آن دوره اغلب ابنیه زبور عاری از استحکام و پایداری  
 بوده و در نتیجه زلزلهها و حوادث دیگر از بین رفتند و فقط از زمان غازان خان بیه که دوره تجدد  
 صنعتی و پیروی از آثار گذشته شروع شده آذری مانند مسجد شاه یا ارک تبریز ( بین سالهای ۷۱۶-۷۳۶ هجری)



ارک علیشاهی در تبریز

گنبد غفاریه (بین سالهای ۷۱۵-۷۲۸ هجری) معراب- مسجد جامع مرند (۷۳۱ هجری) معراب- مسجد جامع  
 و خاییه (۷۶۷ هجری) در آذربایجان باقی مانده که نمونه و نماینده آثار معماری و صنعتی دوره ساسانی  
 چشمگیر می-ورند .

از آثار و ابنیه زمان فرمانروایی ترکان آق قویونلو و قره قویونلو بنی-سجید کبود تبریز ( ۸۷ هجری)  
 یاقی مانده که از لحاظ کاشیکاری و معرتهای ظریف و طرحها و رنگهای مختلف شهرت مخصوص دارد .  
 پس از انقراض سلطنت ترکان آق قویونلو در سال ۹۲۰ هجری بدست شاه اسماعیل صفوی در زمان  
 فرمانروایی سلاطین صفویه استان و هنرمندان صنایع ظریفه و کاشی-سازان و معماران - و در تشویق ترانو



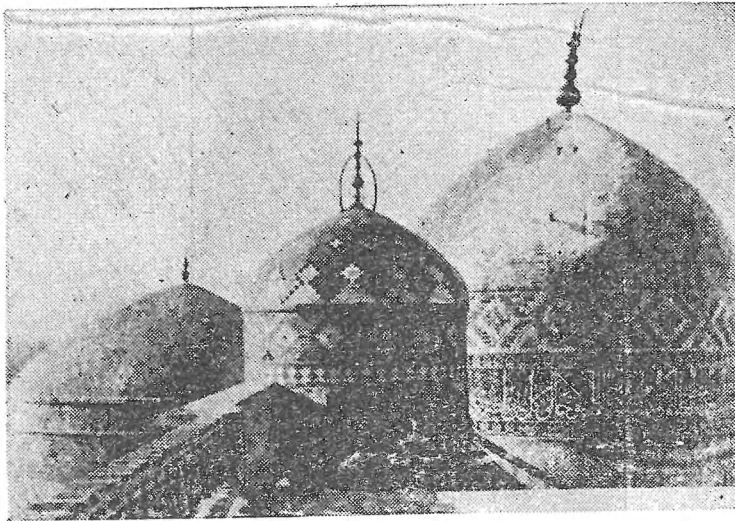
مسجد کبود در تبریز

گرفته و بار دیگر چیش و پیشرفت کاملی در فن معماری و تزئین اینها تولید و رونق بسزائی در صنایع ظریفه بعمل آمده است .

از آثار مهم این دوره ابنیه متعلق به قعه شیخ صفی الدین در اردبیل باقی مانده که مجموعه‌هایی از فیس و آثار تاریخی قرن هشتم هجری محسوب میشود .

اغلب بناهای آن توسط ناصرالدین شاه قاجار ترمیم گردیده و از دوران سلطنت دودمان پهلوی مخصوصاً بانو جهات شاهنشاه سعید و محمد رضا شاه پهلوی که علاقه خاصی به حفظ یادگارهای نیاگان دارند همه ساله وسیله وزارت فرهنگ با تخصیص قسمتی از اعتبارات اوقافی دولتی نسبت به تعمیر و تکمیل کاشیکاری این بنا قدمهای موثری برداشته میشود .

چون شناختن تاریخ پیدایش و ترقیات صنایع باستانی و معرفت باوضاع ابنیه تاریخی ایران که از زمانهای قدیم مدارا و دن آثار زیباره فر ذقیمت صناعی شهرت دارد بر هر فرد ایرانی لازم است لذا بر هلافتندین بسجود و جلال ایران عزیز است که با وسایل موجود و ممکن مقوم منزلت آثار تاریخی و عظمت ایران باستان را به هم میهنان خود گوشزد نموده و حس احترام با تار گذشته را در نهاد آنها پیدا نمایند .  
دوای این اصل چون تاریخ ماضی از آثار باستانی آذربایجان تا حل در مجلات و جراید و نشریه‌ها درج



### پیشینه شیخ صفی‌الدین صفوی در اردبیل

و چاپ شده و چنانکه باید و شاید معرفی نشده‌اند لذا اینجانب در نظر گرفته‌ام در هر شماره نشریه فرهنگ آذربایجان قسمتی از کتابها را که از چند سال قبل روی مطالبات شخصی و اطلاعات حاصله در بازدید و سرکشی تعبیرات بناهای تاریخی بنام راهنمای آثار تاریخی آذربایجان تدوین و اخیراً برای چاپ با اداره کل باستانشناسی وزارت فرهنگ ارسال نموده‌ام جهت معرفی آثار و ابنیه تاریخی شهرهای مراغه و اهر و مرند انتشار داده و در صورت ترفیق با انجام این خدمت با انتشار قسمتهای مربوط با بنیه تاریخی تبریز وارد بیل و غیره نیز پردازم .

### ابنیه تاریخی مراغه

ابنیه تاریخی مراغه عبارت از چند بقای برج است که بنه ای از توسعه نقوش کاشی و تزئینات معموری در معماری آذربایجان بین سالهای ۵۴۲ و ۷۲۸ هجری میباشند. این بناها اغلب بشکل برج کثیرالاضلاع بلند بنه مزار ساخته شده که در قسمت بالای آن محوطه اطاق مانند و در زیر آن دخمه‌ای قرار گرفته است. و با تطبیق آثار و دلایل موجود باقی مانده در این بناها میتوان حدس زد که دخمه‌های زیر مخصوص دفن اجساد و اطاق فرغانی برای دعا و نماز بوده است. از این بناها فعلاً چهار فقره باقی مانده که وضعیت آنها با رعایت ترتیب تاریخ بنا بطور اجمال بیان میشود

۱- گنبد سرخ یا گنبد قرمز - این بنا در قسمت جنوبی شهر و سمت غربی جاده هشتنود واقع و بشکل چهار بولوی بضلع ۸۴۰ متر میباشند که اراره بیان آن از یک نوع سنگ سفید و دیوارهای اصلی با آجر و



ملات کچ و شن ساخته شده است .

کئید سرخ - ۶۰متر بن مزارهای مراغه بوده (تاریخ نا ۵۴۲ هجری) قسمت تعنای دخمه ای است پوشیده شده با طافهای ضری آجری که از جانی بردووارهای اطراف بنیان و از طرفی بر پایه مریمی (ضلع ۶۰ سانتیمتر ارتفاع ۶۰ سانتیمتر) که در وسط دخمه ساخته شده تکیه دارند . قسمت بالای بنا طاق چهار پهلو است بضلع ۹۵ متر که بر سکوی بلندی قرار دارد و کف آن با تخته سنگهای مستطیل مفروش گشته است . دیوارهای این قسمت تماما با آجر قرمز رنگ ساخته شده و با کئید پست مقرنسی پوشیده شده است . نمای خارجی مریمه لوی قسمت بالای بنا دارای نما با حاشیه کتیبه داری است . بغیر از نمای شمالی که یک طاق نما بوده و در گاه مدخل بنا بلندی هفت پله (۱۵۰ متر) از کف محوطه اطراف بنا در وسط آن قرار گرفته است .

در گاه مدخل بنا (نمای شمالی) طاق مناسی پوشیده شده و در اطراف بدنه بالای آن که بر از نقش و رنگار تغییر مریمه از نقوش هندسی مرکب از آجر و کاشی است کتیبه ای بخط کوفی بشرح زیر خوانده میشود

« امر بنیاء هذه القبة الامير الرئیس العالم فخر الدین عماد الاسلام قوام آذربایجان

ابوالعز عبدالعزیز بن محمد بن سهدیدیم الله اعلاه

در بالای کتیبه مذکور در فوق در یک سطر افقی چنین نوشته شده :

« بنی المشهد فی الحادی عشر من شوال سنه اثنین و اربعین و خمسمائه »

و در حاشیه پهلو ی شرفی آن به زیر از قرآن مجید

« بسم الله الرحمن الرحیم لا تقنطوا من رحمة الله »

و در حاشیه پهلو ی غربی دوسط - رزیر :

« عمل العبد المذنب الراجی عفو الله بنی بکر محمد بن ابدان البنا عن المحسن محمد »

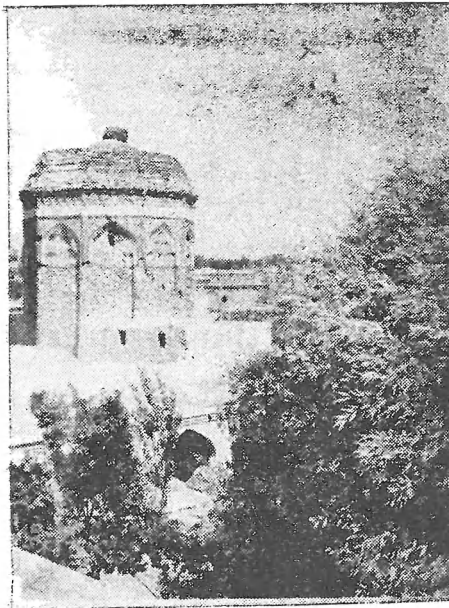
نوشته شده است .

این بنا مزار شخص مجهولی بوده و فقط مطابق کتیبه بالا و در گاه بزرگ چنین معلوم میشود که با مر و دستور - عبدالعزیز بن محمد بن سهدیدیم بک و از حکمرانان مراغه که لقب قوام یاریس آذربایجان داشته ساخته شده است .

کئید سرخ در نتیجه استحکام بنا و صوف بودن از شراب کاریهای وارده بدست اشخاص بیعلاقه و هم چنین در نتیجه تعمیرات انجام یافته با تصویب اداره کل باستانشناسی وزارت فرهنگ نسبت بسایر ابنیه مراغه آباد تر مانده و امید است در سالهای بعد با انجام تعمیرات ضروری در نگاهداری این اثر تاریخی قدمهای موثری برداشته شود .

۴- کئید کبود - کئید کبود که معروف به تیره مادر هلاکوست فملادر محوطه پشت مارت یکی از آموزشگاههای دولتی مراغه واقع و شبیه برج هفت پهلو ی بلندی است که هر ضلعش دارای طاق نمای مسطحی بوده و در بالای آن حاشیه و قطار کاری و دندانها ساخته اند . در کنار مطرح جانبی پایهای ستون مانند ای ساخته شده که ش سطح خارجی ط نماها با تزئینات تغییر مریمه مرکب از آجر و کاشیهای فیروزه ای رنگ پوشیده

شده مانند سایر بناها، مراغه دارای اطاق بلندی است که بر روی سکوی سنگی قرار دارد و در زیر آن دخمه ساخته شده است. مدخل دخمه در ضلع شرقی بنیان و مدخل اطاق بالای در بهاوی شرقی بدنه قرار گرفته است.



### گنبد کبود در مراغه

این بنا از طرف خارج و در ماضی از قسمت‌های داخلی مزیّن بخطر طی بوده که اکثر آنها بکلی محو و از بین رفته است. در داخل بنا زیر باطوق گنبد قسمتی از آیه اول سوره ۶۸ قرآن با خط نسخ در حاشیه بهنی کج ری شده و در دیوار داخلی طاق غربی دخمه زیر بنا سنگی کار گذاشته شده که آیه هائی نیز از سوره ۵۵ قرآن «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام» با نقوش بسیار زیبا روی آن حجاری شده است.

با تطبیق آثار موجوده در این بنا با آثار دیگر قبلی از استقرار هلاکو در مراغه یادوره هازان خان که دین اسلام قبول کرده چنین معلوم میشود که گنبد کبود را پس از دوره استقرار هلاکو در مراغه یعنی بین سالهای ۵۸۲ و ۶۵۶ هجری ساخته اند و مزار شخصی مجهولی بوده است از چند سال قبل چون شکاف حاصله در قسمت بالای طرف جنوبی بدنه بنا در اثر فشار گنبد پوشش داخلی رفته رفته بزرگتر شده و احتمال و زلزله و خطر میشد لذا در سال ۱۳۲۱ شمسی بپرداختن گنبد پوشش و دندان آجر چسب سنگین لائیتی طاف شکست بنا اندام و تعمیراتی برای نگاهداری باقیمانده بنا انجام داده شده و در سال ۱۳۲۸ قسمت شکست بنا بوسیله میله‌های آهنی کلاف بندی

شده و سقف بنا را با خرابی چوبی و رفته‌های آهنی مانند شیروانی برای جلوگیری از ریختن آب باران و برف بقسمت داخل بنا پوشانیده‌اند

### ۳- مقبره بشکل دایره

این بنا که بشکل دایره با آجرهای مخصوصی ساخته شده در مجاورت گنبد کبود واقع و مانند بناهای دیگر روی سکری مد و دخی عمیق قرار گرفته است .  
از گنبد و سقف این بنا فلا اثری باقی نمانده و مناسبت و محو شدن و از بیفت رفتن کتیبه‌ها صاحب آنهم مانند سایر مقابر مراغه نامعلوم است  
در بالای درگاه بنا کتیبه دارای قاپ و دلالتی است کتیبه‌ای به خط کوفی با قرش پیچیده از کاشی فیروزه رنگ موجود بوده و در زیر آن تاریخ بنا نوشته شده که کلیه آن بشرح زیر خوانده میشود  
در بالا : « کل نفس ذائمه الموت تم البناء برحب » در زیر « سنه ثلث و ستین و خمس مائه »  
در سال ۱۹۲۹ شمسی ضمن تعمیر قسمتهای لارم برج ما در هلاکو تعمیرات ضروری در این بنا نیز برای جلوگیری از نفوذ آب باران و برف و ریزش خرابی بیشتر از طرف اداره فرهنگ محل بعمل آمده است .

### ۴- گنبد غفاریه

گنبد غفاریه که در قسمت شمالی شهر مراغه و کنار رودخانه واقع شده بنامی است مربع و تقریباً شبیه یک گنبد رخ که با آجر ساخته شده و مانند سایر مقابر روی سکری سنگی و دخی عمیق قرار گرفته است .  
در زاویه بین بهلوه‌ها ستونهایی ساخته‌اند که از تزئینات تخییری و نقوش لوزی بخ پوشیده شده‌اند .  
سه بهلوی شرقی و غربی و جنوبی هرک دارای درطاق اما با حاشیه کتیبه‌داری بوده و بهلوی شمالی دارای یک طاق نماست که در اطاق بالای در وسط آن قرار گرفته و در بالای طاق مدخل دو سطر کتیبه دیده میشود که قسمتهای قابل قرائت آری شرح زیر است :

« امر بانشاء هذه القبة المباركة في ايام هولانا الاطوار الاعظام ظل الله في الارض سلطان سلاطين العرب والعجم ابو سعيد الهادرخان » **الحمد لله** **ص** **ص** **ص**

این بنام مثل گنبد سرخ علاوه برطاق گنبد داخلی از خارج هم کتیبه‌ی داشته که تماماً ریخته و در وسط طاق نمای مربع از اضلاع بهلوی و عقب دو پنجره در میان قباب مستطیلی از تزئینات تخییری قرار گرفته است .

هرچند که این گنبد نیز مانند سایر مقابر بمناسبت ریختن و محو شدن کتیبه دو مطری‌لای درگاه که محل ثبت نام صاحب مقبره بوده و فعلاً بیشتر از بکی در کلمه از آن باقی نمانده است

مدفن شخص مجتهدی است ولی از روی علامات موجود در بالای هلال طوق نمای ودیضه و پهلوی و وضع عتب که عبارت از شکل درچرکان پشت بهم در داخل دایره است میتوان حدس زد که ابن بقایب یک نفر از چرکان داران موسوم بشمس الدین قراسنقرالچر کسی المنصوری از امرای ممالیک مصر است که بنا بقول مورخین عرب در سال ۷۱۶ هجری از شام گریخته و به ایلیخان مغول پناهنده شده و در ۷۲۸ هجری در مراغه دارفانی را وداع گفته است در این بنا تا حال تعمیراتی نشده و امید است با بودن اعتبار تعمیرات ضروری بتدریج انجام و یافته نسبت بنکامداری آن از ریزش و خرابی بیشتر اقدام موثر بعمل آید



ضمیمه تاریخ فرهنگ آذربایجان

## تاریخچه جراید و مجلات آذربایجان

- ۲ -

تبریز یا سنگر مهم آزادی - پس از آنکه محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست و آزاد بخرامات تهران بتفریق شد تبریز مرکز مهم سنگر مهم آزادی گشت که جمعی از نویسندگان و جریده نگاران روی پهتیر زآوردند و مضمی از جراید آزاد بخرامات تهران نیز در تبریز چاپ و نشر گردید .

از این جراید میتوان روزنامه مساوات را ذکر کرد که قلم و مدیریت سید محمد رضای شیرازی در تبریز اوایل سال ۱۳۲۷ انتشار مییافت . جریده مساوات یکی از بهترین جراید دوره اول مشروطیت ایران است . همچنین میتوان روزنامه معروف صور اسرافیل را متذکر شد که پس از مرگ جهانگیرخان مدیر آن و قرار نویسنده گانش بخارج روزنامه نامبرده در تبریز چاپ و نشر میشود . چنانکه شماره اول دوره دوم آن روزنامه در تاریخ محرم ۱۳۲۷ در تبریز چاپ گردیده است ولی مرکز اداره آن در سویس بوده و رقم آنای دمخدا نوشته میشود . بنظر میرسد که مقالات از سویس به تبریز فرستاده میشود و در تبریز چاپ و نشر مییافت .

**روزنامه های مدارس در این دوره** - در این زمان اطرطیف مدارس نیز روزنامه های نشر میشد که از آن جمله میتوان روزنامه امیرانام برد که ذکر آن رفت و همچنین روزنامه دبستان را که از طرف مدرسه پرورش انتشار مییافت و بالاخره روزنامه سعادت را که از طرف مدرسه سعادت طبع و نشر میشد ، ذکر کرد .

البته باید اذعان کرد که طبع و نشر روزنامه در هر چه زمانی با آن همه اشکالات فنی و موانع خارجی و فقدان دانش عمومی ، فرق الماده مشکل بود ، چند نفری که در این راه زحمت کشیده اند و آسانی ایشان جدا گانه خواهد آمد ، شایان ستایش و احترامند .

سایر جرایده معروف این دوره - حرف حق نام روزنامه است که مسالک اعتدالی داشته تا طرفداران افراطی مشروطیت و نه از هواداران استبداد بوده است. در سال ۱۳۲۵ انتشار بیباقت و مدیریت و موسس آن - یدنه مت (جاوید) و ده که هفتگی و با چاپ رسی طبع می شد. در سر او به آن این عبارت دیده میشود (روزنامه آزادمی و طرفدار منافع اسلامی و مسلکش در هر خصوص بیانه روی و حفظ مراتب اعتدالی است)

**اتحاد** - نام روزنامه است که از طرف انجمن اتحاد ظاهر مدیرت مرحوم تربیت در سال ۱۳۲۶ انتشار یافته است.

**ناله ملت** - روزنامه هفتگی آزادیخواهی است که به مدیریت میرزا محمد باقر معروف بملا ملت در سال ۱۳۲۶ در تبریز با چاپ سنگی انتشار یافته در سر او به آن این عبارت مشروح است (روزنامه است که در صالح عامه و منافع ملیه در نهایت آزادی سخن میگوید) مدیر این روزنامه (میرزا آقانه ملت) در سال ۱۳۲۷ روزنامه دیگری بنام استقلال تاسیس نموده است که تا سال ۱۳۲۸ طبع و نشر یافته است.

**صحبت** - روزنامه ایست متعدد و آزادیخواه در سال ۱۳۲۷ به مدیریت سید حسین معروف بهدالت که خدمات ذقیمتی آزادی و مطبوعات انجام داده با چاپ سنگی انتشار یافته است ولی این روزنامه بیش از چهار شماره انتشار نیافته است. در شماره چهارم آن تحت عنوان (دنده کج) مقاله ای راجع به عجب زنان و وضع نسوان ایران و لزوم اصلاح حال ایشان نشر داده که مورد ان وطن روحانیون و عوام گشته و توقیف گردیده است. **تبریز** - در ذی حجه ۱۳۲۸ روزنامه تبریز قبلا به مدیریت اسماعیل بیگانی و به آقای حسین تبریزی شروع با انتشار کرده است که تازی به ۱۳۲۹ منتشر گشته است.

**شفق** - روزنامه ایست که در جدای الاثر ۱۳۲۹ به مدیریت حاجی آقا رضا زاده (آقای دیگر رضا زاده شفق) در تبریز با چاپ رسی طبع و نشر گردیده است. شفق از روزنامه های خوب آن زمان محسوب میشود در سر او به آن این عبارت نوشته شده است (این روزنامه طرفدار استقلال ایران و حفظ حقوق ایرانیان است). روزنامه شفق تا اواخر سال ۱۳۲۹ انتشار یافته است.

**دوره حکومت شجاع الدوله** - با پایان سال ۱۳۲۹ و شروع سال تری ۱۳۳۰ آثار آزادی از آذربایجان بر طرف شد و با اصلاح روسهای تزاری آزادی خواهان جمع و فرار کردند و جمع و دستگیر و اعدام گشتند و بعد از آنکه قشون اجنبی اساس مشروطیت را از تبریز برانداخت و در روز عاشورای ۱۳۳۰ عده بسیاری از آزادی خواهان را اعدام نمود و مدخان شجاع الدوله را حکومت داد کلیه مطبوعات آزادیخواه از بین رفت و جرایده ارتجاعی پای مرضه ظهور گذاشت.

**جراید ارتجاعی این دوره** - از جرایده ارتجاعی این دوره نخستین روزنامه جریده فکر میباشد که در جمادی الاول ۱۳۳۰ به مدیریت الکساندر درواریان تیانس بطور هفتگی در تبریز چاپ نشر شده است. بساز فکر بجای آن روزنامه توفیق به مدیریت میرزا حسین تیان معاون دیوان و مدعی توفیق جریده اسلامی به مدیریت مرحوم ادیب خلوت در سال ۱۳۳۲ به مدیون مدیریت درواریان تیانس که فقط یک شماره انتشار یافته و توقیف گردیده.

است و ما، بجای منطق روزنامه خورشید باز به مدیریت درواریانیا نی که سه شماره نشر گردیده است. مدت انتشار این چند روزنامه که یکی پس از دیگری طلوع و غروب کرده است بیش از دو سال نیست و زمان انتشار آنها با دوره حکومت شجاع الدوله در تبریز منطبق است در میان اینها فکر و توفیق نسبت به بیشتر انتشار یافته در سرلوحه روزنامه فکر این عبارت دیده میشود: (روزنامه ادبی، فنی، اخلاقی، سیاسی) نام مدیر روزنامه هم با حروف لاتینی نوشته شده است.

**تغییر اوضاع و ظهور جرید تازه -** این رضع اختناق مطبوعات در آذربایجان دیر نمی باید، چنگ بین المللی ظهور میکند و فشار روسها کمتر میشود؛ چرا بد ملی دیگر در آذربایجان بروز میکند. از مهمترین جرید این دوره میتوان روزنامه تجدید را نام برد که با مدیریت آقای ابوالقاسم فیوضات و شیخ محمدنیا بانی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ با مختصر تعطیل در سال ۱۳۳۸، مدت چهار سال چاپ نشر شده است. روزنامه تجدید آزاد بخواه و متعدد و مترقی بوده دارای مقالات و اطلاعات مفید میباشد. از روزنامه های دیگر این دوره کلید نجات با مدیریت آقای باقر طلیعه (۱۳۳۵) و طلیعه سعادت باژ با مدیریت آقای طلیعه (۱۳۳۶) و روزنامه نرق با مدیریت حاج یوسف خان (۱۳۳۶) را باید برین به مدیریت آقای محمد حسین نهاوندی (۱۳۳۶) را میتوان نام برد.

در همین زمان که چنگ بین المللی اول شدت داشته، آذربایجان محل تاغ و تاز لشگریان خارجی بوده است. در همین حال چند وقتی که آذربایجان نفس راحتی میکشد جرید مفید نیز نشر می یابد ولی هرگز این آسایش فکری ادامه نمی یابد.

هنگام ورود عثمانیها به تبریز (۱۳۳۸) روزنامه ای نام آذربایجان با مدیریت محسن مرحوم زبان ترکی طبع و نشر میشود ولی انتشار این روزنامه چندان طول نمیکشد بار فن شمه ایها از تبریز آن ورق نیز برچسبده میشود.

در همین اوقات است که در روسیه انقلاب شروع میگردد و چنگ بین المللی اول نیز پایان می پذیرد بنابراین در آذربایجان هم جرید ملی شروع با انتشار میکند پس در این تاریخ جرید تره ای بریخوریم تجدید با ترتیب سابق انتشار می یابد و در دوره قیام خیابانی که اندکی بعد از وفایع مزبور است مهمترین جریده آذربایجان میشود. روزنامه تبریز با مدیریت آقای حسین تبریزی دومین دوره انتشار خود را شروع میکند (۱۳۳۸)

از طرف محصلین مدرسه متوسطه تبریز مجله ای بنام ب انشامی یابد که دوازده شماره از آن نشر میگردد (۱۳۳۸ و ۱۳۲۹) روزنامه فکاهی و مصور راجیس با مدیریت صور السلطان طبع و نشر می یابد (۱۳۳۸) روزنامه معروف ملا نصرالدین نیز با مدیریت جلیل نجفوانی در این تاریخ در تبریز انتشار می یابد. این روزنامه با همان سبک سابق خویش در روزهای نخستین انقلاب روسیه و سیله مدیر سابق آن که به تبریز آمده بوده شش شماره در تبریز انتشار یافته است.

موقع قیام خیابانی بعضی از این جرید و مجلات از بین میروند، مجله جدیدی بنام آزادستان با مدیریت

مرحوم تقی‌رفعت از طرف جوانان منتشر میشود .

پس از خاتمه قیام مرحوم خیابانی این جراید از بن میرود و روزنامه فرداین دوره شیراز مجله ادب بشام تکامل بامدیریت مرحوم میرعلی اکبرسراج بطور هفتگی انتشار می‌یابد .

در همین زمان در خوی روزنامه‌ای بنام بریدشمال نشر میگردد و اوضاع آذربایجان باز مختل گردیده در تبریز واقعه لاهوتی و در رضاییه حادثه سمیتقو بروز میکند . در همین اوقات است که در رضاییه روزنامه‌ای زبان کردی بنام کرد انتشار مییابد .

مقارن این حالات کودتای حوت ۱۲۹۹ بروز میکنند و وضع ایران تغییر مینماید . باید متذکر شد که جراید بسیاری بزبان ارمنی و کلدانی از اول تاسیس مشروطیت باینطرف در آذربایجان انتشار یافته که اسامی آنها در جدول اول مخصوص جزو فهرست جراید آذربایجان ذکر خواهد شد و همچنین اسامی بعضی از جراید فارسی که در این قسمت شرح داده نشده مذکور خواهد گردید .

**جرایدها و مجلات در لیست سال‌ها از کودتا ( از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی ) - در همان سالهای نخستین پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ است که مجله‌ای از طرف اداره معارف آذربایجان بامدیریت مرحوم محمدعلی تربیت بنام کچینه معارف که علمی و ادبی بوده انتشار یافته است ( ۱۳۰۱ شمسی ) و روزنامه‌های دیگر مانند آسایش، آذر، آذرآبادگان که چندان دوامی نمیکنند ( ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ شمسی )**

روزنامه فکاهی و مصور و انتقادی عنکبوت بامدیریت باقر طاق ( در سال ۱۳۰۳ شمسی ) انتشار می‌یابد که مدت دو سال دوام مینماید .

در سه روزنامه تبریز بامدیریت آقای حسین تبریزی از جدی ۱۳۰۳ بانشار مجدد خود شروع میکنند .

روزنامه فریاد آذربایجان بامدیریت حاج کاظم خان دادگران از سال ۱۳۰۵ انتشار می‌یابد و چندان دوام نمیکنند .

روزنامه سپند بامدیریت مرحوم غنی زاده از سال ۱۳۰۵ شروع بانشار مینماید

روزنامه شاهین بامدیریت آقای حبیب‌اله آناراده از سال ۱۳۰۹ شروع بانشار میکند

پس از این تاریخ سانسور شدید جراید و سایر نقاط شروع میگردد بنابراین روزنامه‌ها از حیث تعداد نقصان یافته و موضوعها محدود و انتشار جراید بیفایده میگردد بالاخره با این ترتیب تمام جراید تبریز از بین میروند و تنها سه جریده در شهر تبریز باقی مینماید که عبارت از تبریز ، سپند ، شاهین است .

در سال ۱۳۱۹ شمسی بادستور و راهنمایی استاندار وقت واقدامات دولت این سه روزنامه میخواهد یکی شود و در تیر ماه ۱۳۲۰ این مقصود عملی و روزنامه و احدی بشام ( آریا ) بامدیریت

حبیب‌اله آنا زاده و سر دبیری حسین امید انتشار می‌یابد که پس از نشر چندین شماره وانته شهرپور ۱۳۲۰ بظهور میرسد و اوضاع دگرگون می‌گردد .

از مجلات و جراید دیگر این دوره میتوان روزنامه ش. لثرب ( وسیله مدیر عنکبوت پسر از تونیف روزنامه عنکبوت ) و مجله ماهتاب ( نشریه انجمن ادبی آذربایجان در سال ۱۳۱۸ ) را در تبریز و روزنامه رضاعیه را با مدیریت امیرنظمی افشار و همچنین روزنامه کیوان را در رضاعیه وجودت و اردبیل نام برد ح - ۱

نا تمام



قلم حسام

داستان علمی

## دویدار آسمانی

«دبران» موجود عجیبی است که ساکنان کره زمین آنرا بشکل ستاره روشنی در صورت فلکی (نور) مشاهده میکنند و از پرتو آن اظهار مسرت ینمایند . این ستاره روشن که ما آنرا چشم نور مینامیم . در نظر من و شما میخالما-ینی است که رنگیند مینای آسمان گوینده آری در نظر او «دبران» ما کیستیم و در این جهان از برای چیستیم ؟ پس این داستان را گوش کنید .

•••

دبران دوستی دارد که (مای‌با) نام دارد و یکی از ستارگان (برون) است . با وجود بعد مسافتی که در میان ایشان است همیشه از حال یکدیگر مطلع و گاه بگه نام‌های که با از اظهار محبت‌های صمیمی و اشتیاق‌های آتشین است . از همدیگر دریافت مینمایند . البته گفتگوی ایشان و نام‌نگاری آنان با وسایلی که مداریم نیست نهیدانم نام‌هایشان امواج نور و نام‌بر آنها موجهای الکتریستاست یا چیز دیگر . با وجود اینکه ماها طول میکشد تا ثابت بوجوه در انضا سیر کرده بقصد برسد ، این مدت در نظر ایشان بسیار کوتاه و واجبیت است . چندی پیش در میان این دو دوست صمیمی قطع رابطه شد . (مای‌با) چندین مرتبه نامه نرشت و پاسخوی از دبران نرسید نگرانی (مای‌با) زی‌فند . او که دبران را چون جان خویش درست میداشت خود بخود میگفت :

نامه نتوشتن دون را چه چیز میتوان حمل کرد : اشغال زیاد یا کسالت مزاج یا گرفتاریهای زندگی



باعث شده که بارگرمی سلامی نمیفرستد و با ابراز لطفی یادی از ما نمیکنند .

شاید دوست دیگر گزیده و بیوفائی آغاز نهاده و بی‌اعتنائی اختیار کرده است .

روزی (مای) با یاد بار دیرین بفکار شیرین غرطه‌ور و در میان خواب و بیداری ، مستی و هشیاری فضا را سیر میکرد که ناگهان قاصد آسمانی از راه رسید و نامه مفضل از (دبران) آورد .

(مای) سراسیمه از جا برخاست نامه بار را گرفت و اگر چشم و لبی برای او فرض کنید برچشم مالید و بر لب نهاد و وسید و چنین خواند .

دوست عزیزم (مای) مدتی است که بتو آن بگانه دوست شفق و مهربان نامه ندرشته‌ام شاید از من رنجیده‌ای که پاسخ نامه‌ات را نیز نداده‌ام ولی امیدوارم پس از شنیدن شرح حال من از خطای گذشته درگذری .

بارگرمی ، زندگی راستی معمای بفرنجی است - مدتی است که من مشغول تحقیق در راز آفرینش و زندگی بدم . نمیخواهم از اکتشافات من توبی اطلاع حالی میدانم سرتو نیز برای اینگونه کارها میخارد و دل تو از شنیدن این تحقیقات تازه شور میزند . پس چه بهتر از ازار اریکه من از این جهات پنهانور دیده و کشف کرده‌ام دامنی پرکنم و برای آن دوست عزیز ارمغانی فرستم .

(آیا دبران یا ستارگان دیگر سرودل و دابن دارند ؟ شاید !)

تو خوب اطلاع داری من مرکز یک عالم بزرگی هستم که صدها کره دور من میچرخد و من با یک جلال و شکوه باین سرکشگان وادی حیات مینگرم و خود بخود می‌الم .

ولرچون بکرات بزرگتر از خود مینگرم و میفهمم که من در این دریای خروشان زندگی پرکامی بیش نیستم و همه تواج و افکار خویش دور مرکز دیگری سرکشته میگردم که آن مرکز هم دور مرکز دیگری میچرخد با یک خود میزنم و میگردم :

ای دبران بچاره عاجزتر و بچاره تراز تو کیست ، این کبر و نخوت از کجاست ؟ ملیونها مانند تو در این عرصه آفرینش سرکشته و حیرانند .

انومه مطلی است که بارها در اطراف آن صحبت کرده‌ایم و تازگی ندارد .

حالا گوش کن برای تو داستان جدید دلنشینی بگویم که قرنهای بختی و به‌وستان و آشنایان بگوشی میدانی در گوشه این فضای پنهانور موجود کوچک و بی‌اهمیت است و حقیر تمام (آفتاب) زندگی میکند . این موجود پست که در نظر ما چون میکربی بقدر ارزش است برای خود دستگاه و شکرهی دارد از نیز خیال مینماید که در این کارگاه آفرینش کاری بیش گرفته آنرا انجام بدهد .

چه بهتر گنار چندصباحی که بچاره زندگی دارد خوش اشد و غم زیست نماید . این موجود کوچک که ملیونها بار از من و تو کوچکتر است و ما نمیتوانیم با چشم غیر مسلح او را ببینیم و با گوش معمولی صدای او را بشنویم برای خود جاه و جلالی دارد که خنده‌آور است .

ولی چندر تو نتیجه خواهی شد که بدانی در دور این آفتاب ناچیز و بی‌اهمیت سلولهای بسیار

ریز در گردش میباشند .

حالا کم کم میرسیم بجای شیرینش ، میدانم چرا این آفتاب وچندتن توابع ناچیزش توبه مرا جلب کرد وخواستم فهمم این بیچارگان درجهان چه میکنند .

آبا آنهاهم مانندما اندیشه دارند وازجهان چیزی مرفهمند . مگر میدانند این سیر و گردش و سرگشتگی برای چیست ؟

شاید من خیال میکردم که این موجودات کوچک چون خرد و اندیشه ندارند وازاین جهات جز ظاهری نمی بینند خوشبخت تراز من و تر هستند .

متاسفانه کار ازاین ترار نبود .

یکی از سلولهای بسیار کوچک این موجود حقیر را که دور آفتاب می چرخد کشف کردم . و نام ( زمین ) را او گذاشته ام . این اکتشاف نتیجه مدتها تحقیق و اندیشه است .

این آفتاب با این حقارت ، زندگی بستی دارد گرما و نور آت بسیار کم و رنگ آت زرد و عمر آن اندک است .

جانور کوچک زمین که نمیتوان نام سلول یا میکروب برآت گذاشت بلکه چاست که بنام ( ویروس ) باید نامیده شود معلوم نیست که چگونه زندگی خود را بسر می برد و نیازمندهای خود را چنان مرتفع میسازد .

من اکتشافات خود را باینجا رسانیده بودم و می اندیشیدیم که این ( زمین ) نظما جزئی از سلول یا باقی مانده میکروبی است که زندگی طفیلی خو گرفته و حیات ناچیزی دارد .

توانستم پیش از این در کشف و مقصود پیش بروم با شوق فراوان خواستم اکتشاف بون خود را در دفتر ( بین النجومی معلومات ) به ثبت رسانم تااین موجود جدید بنم من که کشف آن هشتم ثبت گردد .

بدفتر مزبور مراجعه کردم متصدی دفتر لیختندی تسخیر آمیز زد و گفت آقای دانشمند محترم قرنه پیش این موجود کشف شده و به ثبت رسیده است . ( شعرا ) که بحال این موجود پیش از ما آشنایی دارد در اطراف این موجود کنایی تالیف کرده برای مزید اطلاع شما آن کتاب را بشما امانت میدهم تا بخوانید چون نسخه آن منحصر بفرد است خواهشمندم پس از فرات و مطالعه آنرا مسترد دارید .

کتاب را گرفتم بسا احساساتی که آمیخته از یاس و امید بود بمنقول مطالعه گشتم هایوس از اینکه کشف و زحمت من بجا بود امیدوار از آنکه حالا چه اسرار نویی برای من کشف خواهد شد .

دوست عزیزم حالا گوش بده خلاصه ای از این کتاب برای تو بگویم تا بدانی که زندگی چه

اسراری دارد ؟

کره کوچک زمین که من و تو از دیدن آن عاجز هستیم موجودی است شبیه موجودات دیگر که در آن موجودات دیگری (اگر بتوان با آنها نام موجود گذاشت) زندگی میکنند یکی از این موجودات (انسان) نام دارد

درست توجه کنید آفتاب ملیونها مرتبه از من و تو کوچکتر است و زمین بست و بیمنی یکی از نواح او بیش از یک میلیون دفعه از آفتاب کوچکتر میباشد نه این آفتاب نه این زمین در جهان زندگی ارزشی ندارند. از وجود و عدم آنها من و تو بیخبریم فرضا اگر همه آنها از این فضا بودی نیستی ره‌پار شوند در این جهان با این عظمت موقی تکان نمی‌خورند

ولی در همین زمین، موجودی زندگی میکند که بنام انسان نامیده میشود. این موجود کوچک میلیون، ملیون مرتبه از زمین کوچکتر است و تمام وسایل زندگی او از همین زمین بست و حقیر بدست می‌آید میتوان تصور کرد که آن انسان بیچاره هم برای خود تشکیلات بزرگی دارد شاید او هم سلولها دارد و در وجود بست و حقیرش کارهایی صورت می‌گیرد.

این سلولهای کوچک (اگر بتوان باین ذرات بی‌ارزش سلول گفت ناچار از تنگی الفاظ و کلمات که در قاموس ستارگان موجود است مجبورم که انسانها را هم سلول بنامم)

آری همین سلولهای کوچک هم مانند ما موجودات عالیقدر و با عظمت که خود چیزی نیستیم در عالم خیالشان فعالیت هائی دارند و تصور مینمایند که رموز جهان را کشف کرده‌اند یا میکنند. آن بیچارگان خیال مینمایند که از ساختمان وجودشان اطلاع دارند حتما بنظرشان می‌آید که جانوران کوچکتر از خودشانرا با دیدگان مسلح می‌بینند و با سرار ایشان پی می‌برند و شاید تصور مینمایند که اسرار بزرگترها یعنی ماها را هم میدانند

شگفت‌آورتر اینکه این بینوایان در آن عرصه تنگ زندگی بجان هم افتاده خون یکدیگر را میریزند و از کشتن همچنان خویش فخر و مباهات مینمایند چه غرورهای مضحک.

آن جنیندگان بی‌شعور که در عالم خود حرکات و رفت و آمدهائی دارند و عمر ایشان بحساب زندگی ما از هزارم ثانیه هم کمتر است و در ظرف يك ثانیه میلیونها از آنها تولید می‌شوند و می‌میرند

در مدت این زندگی ناچیز و این عمر کوتاه بی‌منی در عالم خیال چه کارهایی میکنند و چه فعالیت‌ها و چه کوششهایی بخرج میدهند. چه غرورهای دارند. در ظرف يك ثانیه از زندگی ما هزاران نسل از ایشان بوجود می‌آید و نابود میشود ولی آنان خیال مینمایند که اسرار جهانرا کشف کرده‌اند.

چه کودکان عاجز و بی‌شعور طبیعت، چه جنیندگان سرکشته و بدبخت...  
مضحکتر از همه، کسانی یکی از ایشان بنام رئیس و پیشوا رهبر و بزرگ و امیر

سر بلند میکند جمعی سرگشته‌تر از خود را دور و بر خویش جمع مینمایند و برای آنها ریاست یا حکمرانی مینمایند در مدت یکوزارم ثانیه مدت زندگی این امیرهم سپری میشود و اطرافیان او هم میمیرند و دیگران جای آنها را می‌گیرند

باز هم آن دیگرها همان گورا تکرار میکنند

این یکوزارم ثانیه که حد اعلای عمر انسان است با چه غروری ، با چه کوشش بیچائی ، یا چه خیال افسانه ماندی با چه اندیشه‌های بیمنی ، با چه جانکوشهای زندگی سپری میکردد !! در میان این همه موجودات بزرگ که جلو چشمان ما جلوه‌گری مینمایند، هیچ بقدر این سلولهای ناچیز مرا متاذی نمی‌سازد بنظرم هیچ کدام بقدر این ذرات ناچیز در طبیعت بدیخت تر و تیره روزتر نمی‌باشند .

با وجود این بالاخره نمیدانم این موجودات کوچک اسرار زندگی را خوب فهمیده‌اند یا

من و شما ؟

\*\*\*

نامه دران اینجا تمام شد ولی دران چقدر میخندید اگر میدانست شعری از همین آدمها در تعریف مدوح خود گفته است ( اگر ترس از این نبود که برج نور بی چشم و کور شود مدوح غامدار شاعر ، ( که او هم بگنفر انسان است ) ستاره دران را مانند یکقطره الماس در قبضه شمشیر خود می‌نشاند )

در قبضه شمشیر نشاندی دران را !

گرنورچو عقرب نشدی ناص و بی چشم



# بخش مخصوص بدانش آموزان

## پاسخ پرسشهای شماره اول

- ۱ - آت جانوری که هرگز بچه خود را نمی بیند حشره معروف به ( آموفیل ) است  
شرح تخم گذاری آن داستان شیرین و شکفتن انگیزی دارد که در یکی از شماره های نشریه  
فرهنگ آذربایجان در آتیه بیان خواهد شد .
- ۲ - غذاهای معدنی عبارت است از نمکها .
- ۳ - حیوانات نرم تن و صافی و حلزون از جانورانی است که استخوانهای آنها خارج  
از بدن آنهاست .
- ۴ - دو شاعر معروف سمدی و حافظ در صورتیکه وفات سمدی را ( ۶۹۱ ) و حافظ را ( ۷۹۱ )  
بدانیم در سالهای وفات این دو شاعر غیر از این سالها ، تاریخهای دیگر نیز ذکر شده است
- ۵ - نه خیر بر حجم آن نمی افزاید .
- ۶ - آت دو عدد که حاصل ضرب آنها از مجموعشان کمتر باشد باید یکی از آنها ( واحد )  
باشد . آن دو عدد با بطور صحیح یکمدم ( ۲ ) میباشد که حاصل ضرب آن ۲ و مجموع آن ۲+۲  
است .
- ۷ - آت شهر ( سوزوار است ) است
- ۸ - بلند ترین کوه آذربایجان قله سهند است .
- ۹ - کرک باران دیده اصلش ( بلان ) دیده است و بالان بمعنی دام و تله میباشد
- ۱۰ - شیشه چون عایق حرارت است هر چند کلفت تر باشد یکقسمت آن زودتر گرم شده  
و منبسط میگردد و طرف دیگر در همان حال میماند از این رو زودتر میشکند .

## جواب معمای علمی

آن ترکیب شیمیائی ( بیکاربنات دو سدیم ) است .  
بیکار ( تنبل ) بنات ( دختران ) دوسد ( دوست ) بم ( دریا )

## جواب مساله فکری

آن عدد ( ۱۲۵ ) است که مضارب آن ( ۲۵۰ ) بشود .

## از سئوالات امتحانات نهائي خرداد ماه

سال ششم طبيعي اردیبهشت ۱۳۳۰

فيزيولوژی حیوانی - کلبولهای سرخ ( شکل و تعداد آن در جانوران ) تغییرات عده آن  
عمل گویچه های سرخ - هموگلوبین (۲)

شیره لوزالمده و عمل دیاستازهای آن (۲۰۵)

غددي که در نو موجودات و استخوان بندی مرتر میباشد (۱۰۵)

گیاه شناسی - ذغائر و طرز استفاده گیاه از آنها (۴)

قارچها با ذکر يك مثال ( باختصار ) (۲)

زمین شناسی - دوران اول ( چن خورد گیاه آتش نشاها

وضع جغرافیائی زمین و تقسیمات و آب هوا (۵۰۵)

تغییرات تدریجی غرکان ( دوزیستان ) (۲۰۵)

### سئوالات طبیعی و بهداشت سال سوم متفرقه

زمین شناسی - ۱ - خواص سنگهای سیلیسی وانسالم آنها شرح دهید

۲ - پیدایش سیلر عمل آن و طرز جلوگیری از آن را شرح دهید

\* \* \*

بهداشت ۱ - سرم وواکسن را تعریف کرده و طرز تهیه هر يك را بیان کنید

۲ - مرض طاعون را شرح دهید .

### مسئله و سئوال امتحان فیزیك سال سوم متوسطه خرداد ۱۳۳۰

بنام

(۱۲) مسئله - شخصی که (۱۴۰) سانتیمتر قد دارد آزمایشهای زیر را انجام داد :

(۲) الف - در مقابل آئینه مسطحی بفاصله يك متر از آن قرار گرفت میتواند طول تصویر فاصله

تصویر را از آئینه تعیین کنید ؟

ب - در مقابل آئینه مقعری بفاصله يك متر از آن ایستاد تصویرش را روی صفحه کاغذی دید که

طول تصویر چهارده (۱۴) سانتیمتر بود میتواند فاصله صفحه کاغذ را از آئینه تعیین کنید ؟

(۴) ج - در مقابل عدسی محدب بفاصله (۲۸) دسیمتر از آن ایستاده تصویرش در ده (۱۰)

سانتیمتری طرف دیگر عدسی روی دیوار تشکیل شد .

۱ - میتواند بگوید که طول تصویرش چند است ؟

۲ - فاصله کانونی این عدسی را فیزیکاً حساب نماید .

(۳) د - در هر يك از سه حالت نامبرده در فوق مستقیم و معکوس - حقیقی و مجازی - کوچک

و بزرگ بودن تصویر را تعیین نمایید .

\* \* \*

ب-ارم

(۸) سؤال بیکی از دو سؤال زیر پاسخ دهید .

(۳ - ۴ - ۱) ۱ - انباره یا کومولاتور (شرح - پروخالی کردن - موارد استعمال)

(۳ - ۳ - ۲) ۲ - الکترولیز و اثر شیمیائی جریان برق (آزمایشها - نتیجه - موارد استعمال)

### شیمی سال سوم متوسطه در سال ۴۴۰ خرداد

الف - مسئله ۱۳ گرم براده روی را با اسید سولفوریک ترکیب میکنیم چقدر لیترویدرژن بدست میآید

اگر همین ۱۳ گرم روی را قبلاً بسوزانیم در این عمل چند گرم اکسیدروی بدست میآید و چون

این اکسید را با اسید سولفوریک ترکیب کنیم وزن سولفات تغییر میکند یا نه!

### حجم مولکولی گازها ۴۴۴ لیتر

ب - سؤال - صابون - خواص شیمیائی مس

### حساب

۱ - عددی تعیین کنید که اگر بر چهار تقسیم کنیم و در سه ضرب نماییم حاصل ۲۴ گردد ( ۲۵ )

۲ - عدد ۸۰۶۴۰۸ را بر عدد ۳۰۰۸ تقسیم کرده و خارج قسمتش را بدست آورید ( ۳۵ )

\* \* \*

۳ - دو نفر با هم شریک شدند و ۲۲۰۰ ریال نفع بردند تعیین کنید منفعت هر یکی را

در صورتیکه میدانیم (یک سوم) سرمایه اولی با (دو پنجم) سرمایه دومی برابر است

۴ - تاجری سرمایه اش را بانرخ ۵۰ در مدت ۳ سال و چهار ماه در يك بنگاهی بهرابعه

گذاشت تقاضا اصل و فرع آن ۲۸۹۱۰ ریال شد .

\* \* \*

۵ - دو نفر با بولهای برابر دو نوع پارچه خریدند پارچه اولی ۶۰ متر و پارچه دومی ۹۰

متر میباشد ارزش يك متر پارچه اولی از دومی ۲۰۰ ریال بیشتر است اگر قیمت كل دو نوع

پارچه باهم مساوی باشند پیدا کنید قیمت يك متر از دو نوع پارچه و بول هر يك از آن دو نفر را

### حل صحیح مسائل امتحانات بتدریج در شماره های نشریه فرهنگ

♦ برای استفاده دانش آهوزان درج خواهد شد ♦

اخبار فرهنگی

امتحانات

امتحانات تجزیدی شهریور ماه بقرار ذیل شروع شده است

امتحانات داخلی سوم دبیرستانها از روز نهم شهریور ماه در پنج حوزه شروع گردیده است .  
 امتحانات نهایی ششم ادبی دبیرستانها از روز شنبه شانزدهم شهریور ماه طبق برنامه مخصوص  
 شروع شده و پس از آن امتحانات ششم ظهیمی و ریاضی و پنجم دبیرستانها و دانشسراها شروع خواهد شد .  
 امتحانات نهم ششم ابتدائی منفرقه روز نوزدهم شهریور ماه بعمل خواهد آمد .



## اخبار ورزشی

### فعالیت ها و اقدامات تربیت بدنی آذربایجان

بنا به دعوت فدراسیون کشتی آذربایجان در هفته گذشته ۶ فراز قهرمانان کشتی باشگاه نیرووراستی  
 به میت آقای رئیس قهرمان نامی هالیزو آقای آندره مربی کشتی باشگاه نیرووراستی و سرپرستی آقای علمی  
 مدد برای انجام مسابقات کشتی آزاد فرنگی در میان استقبال بی نظیری که تا ۱۶ کیلو متری شهر برسیده کلیه  
 سازمانهای ورزشی از آنان بعمل آمد وارد شدند در مدت پنج روز تونف قهرمانان نیرووراستی در تربیت بدنی  
 فعالیت های باشکوه پذیرائی گرمی از آنان بعمل آمد و طبق برنامه تنظیمی قهرمانان نیرووراستی از نقاط بدنی  
 شهر و کارخانجات تبریز بازدید بعمل آمد و ضمن بازدید مسابقه کشتی در قسمت آزاد فرنگی به کشتی گیران  
 باشگاه مزبور و تیم کهنی تبریز انجام گرفت که در قسمت کشتی آزاد نتیجه مسابقه نفع تیم تبریز و در قسمت  
 کشتی فرنگی طرفین مساوی شدند و در آخرین شب مسابقه مراسم خاصی که با حضور جناب آقای استاندار و تیمسار  
 فرماندهی لشکر و محترمین شهر صورت گرفت مسابقه کشتی آزاد بعمل آمد که در پایان آن نشانها یاد و به  
 وسیله کشتی گیران در طرف یکدیگر درود بدل شد و ضمن اقباب زرک مطلقاً که شامل مبارک اعلی حضرت همایون  
 شاهنشاهی در آن جای داشت و از طرف فدراسیون کشتی آذربایجان رای باشگاه نیرووراستی  
 تهیه شده بود بوسیله جناب آقای استاندار سرپرست باشگاه نیرووراستی اعطاء گردید و متقابلاً از  
 طرف باشگاه نیرووراستی یک عدد مجسمه پیروزی بانجمن ملی تربیت بدنی آذربایجان داده شد ضمناً دو  
 آخرین شب مسابقه جریان مستقیماً بوسیله رادیو تبریز پخش میشد

۱- کلیه کلاسهای تمرین در رشته های مختلف ورزشی به منظور آمادگی ورزشکاران جهت مسابقه  
 های قهرمانی کشور از دو هفته قبل تحت نظارت جناب ملی تربیت بدنی آذربایجان در تعلقم متصدیان مربوطه در اجاب  
 کن ورزشی آغاز شده و ورزشکاران تبریز با جدیت تمام خود را برای کسب پیروزی در مسابقات قهرمانی کشور  
 آماده مینمایند

۲- اخیراً تیمسار سپهبد جهانبانی رئیس انجمن ملی تربیت بدنی پشاهنگی ایران طی نامه شماره



۳۵۸۸-۱۶۳۰۴۳۰ از جدیت و جاهدیت آقای جعفریان سرپرست تربیت بدنی آذربایجان در پیشرفت امروز ورزشی و دقت و مراقبت ایشان در اردوی قهرمانی کشور تقدیر و اظهار رضامندی کرده‌اند

۳- در هفته گذشته آقای نصرت‌اله نادرخانی قهرمان دوچرخه‌سوار و عضو باشگاه بانک ملی ایران یاد دوچرخه تیریز وارد و در مدت یک هفته توقف خود در تبریز از طرف تربیت بدنی آذربایجان پذیرائی گرمی لازم مشارالیه بعمل آمد و طبق برنامه تنظیمی نامبرده از نقاط بدنی شهر و کارخانجات دیدن نمود و همچنین دو نفر دوچرخه سواران لشکر وارد شاهنشاهی در هفته قبل در میان استقبال لشکر ورزشکاران لشکر ۳ تیریز وارد و در مدت پنج روز توقف در تبریز از طرف لشکر ۳ پذیرائی و سپس از طرف اردیل بوسیله دوچرخه به تهران مراجعت نمودند

این شرح اخیر از طرف دربار شاهنشاهی بآقای جعفریان ابلاغ شده است .

آقای جعفریان سرپرست تربیت بدنی آذربایجان نامه شماره ۸۶۵-۳۷۳۳۷۳۰ مربوط به موفقیت دسته فوتبال تیریز در مقابل دسته فوتبال دیمن را پورت ترکیب و اصل و از شرف مرض بیشگاه مبارک ملو کانه گذشته و از موفقیتی که نصیب دسته فوتبال تیریز حاصل شده خاطر مبارک ملو کانه قرین مسرت گردید

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

## اقدامات فدراسیون کوهنوردان آذربایجان

۵ - با حضور عمده کثیری از علائقندان ورزش و ورزشکاران و روسای باشگاههای ورزشی نسبت بانتهاب اعضاء فدراسیون کوهنوردی اقدام شد و در نتیجه آقایان مشروح زیرین بصورت فدراسیون انتخاب شدند اعضاء اصلی آقایان واعظ پور - رابط - چارونچی و علی ابوالفتحی اعضاء علی‌البدل آقایان تیموری و فرشی

ضمناً قرار شد در جلسه آینده نسبت بانتهاب دبیر و خزانه‌دار فدراسیون اقدام مقتضی

بجمل آید .

۶ - سومین جلسه فدراسیون کوهنوردی آذربایجان با حضور اصلی و علی‌البدل تشکیل گردید و نسبت پیشرفت ورزش کوهنوردی و کارهای مربوط آن مذاکرات لازم بعمل آمد و تصمیمات مقتضی

بجمل آید .

۷ - بیست و یکمین جلسه انجمن ملی تربیت بدنی آذربایجان با حضور جناب آقای دکتر ابوالاستاندار آذربایجان و تیمسار سر لشکر مقبلی فرمانده لشکر ۳ و سایر اعضاء انجمن ملی تربیت بدنی تشکیل گردید و نسبت پیشرفت امور ورزش و اعزام قهرمانان منتخب آذربایجان برای شرکت در مسابقات قهرمانی کشور مذاکرات لازم بعمل آمد و تصمیمات مقتضی اتخاذ گردید

- ۸ - بمنظور استفاده از معلومات علمی و عملی آقای یعقوب لطیفی داور رسمی فدراسیون کشتی کشور که اخیراً بتبریز وارد شده دبیرخانه انجمن تربیت بدنی آذربایجان طی جلسه‌ای که با حضور مشارالیه و داوران کشتی تبریز و اعضاء فدراسیون تشکیل دادیم از اطلاعات در باره مقررات جدید کشتی و آییننامه‌هاییکه تغییراتی در آن ها داده شده است - استناد نمود
- ۹ - مسابقات شنا و شیرجه و واترپلو قهرمانی تبریز با شرکت ۵۰ نفر در استخر باغ‌مشال انجام گرفت و قهرمانانی که حد نصابهای معینه را بدست آورده بودند برای شرکت در مسابقاتی شنا قهرمانی کشور با انجمن تربیت بدنی و فدراسیون شنا معرفی شدند
- ۱۰ - مسابقات کشتی آزاد و فرنگی انتخابی - قهرمانی تبریز با شرکت ۹۲ نفر کشتی‌گیر که از باشکاهای سرباز - شهربانی - کیو - آذر - پروین و آزاد نام نویسی کرده بودند طی چهار شب متوالی در سالن دبیرستان فردوسی انجام گرفت و بالاخره پس از انجام ۲۸۶ کشتی قهرمانان اول و دوم و سوم بر وزن تعیین در نتیجه باشکاه سربازرتبه اول باشکاه شهربانی رتبه دوم باشکاه آذربایجان مقام سوم را کسب کردند
- ۱۱ - آقای محمد حسن رهنوردی قهرمان نامی هالتر در هفته گذشته وارد گردید تربیت بدنی آذربایجان در نظر دارد بمنظور استفاده از معلومات علمی و عملی ایشان کلاس وزنه برداری دائر و از اطلاعات ایشان استفاده نماید این کلاس در هفته آینده تشکیل خواهد شد
- ۱۲ طبق پرونده های مسابقات تربیت بدنی آذربایجان در سال جاری تعداد ۳۸ رشته مسابقه ورزشی باشکاه ۱۹۷۸ نفر ورزشکار در تبریز انجام گرفته و در سال گذشته و سال جاری تعداد ۵۹۸ عدد مدالی ورزشی بقهرمانان رشته های مختلف اعطاء شده است
- ۱۳ - ده نفر از قهرمانان شنا - شیرجه - واترپلو که واجد شرایط بودند در هفته گذشته بسرپرستی آقای ایمانشمار برای شرکت در مسابقات قهرمانی کشور به تهران اعزام گردیدند
- ۱۴ در این هفته کلاس تعلیم وزنه برداری تحت نظر آقای رهنوردی قهرمان نامی هالتر در باشکاه شهربانی تشکیل و هدیه از دلالتندان و ورزشکاران در کلاس مزور شرکت کرده اند .
- ۱۵ - چهار نفر از مربیان و داوران کشتی شهرستان تبریز مرکب از آقایان مستوفی - ملکزاده صدرالاشرفی - منصور برای شرکت در کلاس داوران بکشتی باهزینه انجمن ملی تربیت بدنی آذربایجان تهران حرکت کردند .
- ۱۶ - طبق اطلاع واصله در مسابقات شنای قهرمانی کشور آقایان مستوفی و فخری قهرمانان شنای تبریز در قسمت شنای ۲۰۰ متر قریباغه بار کورد ۱۰ - ۵ - ۱ - ۳ دقیقه قهرمان اول کشور شنا شد و موفق گردید بهترین رکورد کشور را در قسمت ۲۰۰ متر قریباغه که متعاقب خودش بود نیز ۱۰ - ۲۶ ثانیه بشکند ضمناً در ۲۰۰ متر قریباغه آقای جعفر مسالسی قهرمان دوم تبریز مقام دوم قهرمان کشور را در همان مسافت احراز کرده است

# نشریہ فرهنگ آذربایجان

مجموعه علمی، ادبی، تربیتی

شهریور ماه ۱۳۳۰

تحت نظر هیئت تحریریه

مدیر نشریه: حسین آید